

نابرابری‌ها در نظام ازدواج روستاییان

بخش نخست

نوغل

دختران و پسران زمانیکه به سن بلوغ می‌رسند، آرزو می‌کنند ازدواج کنند. در این زمینه هر دو جنس نگاه متفاوت به پدیده‌ی ازدواج دارند. جدا از تمایلات جنسیتی، پسران پس از ازدواج در یک موقعیت اجتماعی بلندتر قرار گرفته و در زندگی روستایی صاحب نیروی کار بدون مزد می‌گردند. کار بدون مزد زن روستایی اگر با قیمت بازار محاسبه گردد، در جریان سال‌ها زندگی مشترک نهایت پرهزینه خواهد بود. دختران روستایی ضرورت دارند که برای تأمین زندگی آبرومندانه ازدواج نمایند. دختران مجرد به ویژه درون خانواده‌هایی که چند برادر و اعضای فامیل‌شان با هم مشترک زندگی می‌نمایند، ضرورت به حمایت یک مرد برون از خانواده و شریک در زندگی دارند.

در روستاهای افغانستان مراسم ابتدای ازدواج از نشانی و نامزدی آغاز و سرانجام با خواندن پیمان عقد نکاح، به شکل رسمی پایان یافته و پس از آن پسر و دختر با هم محرم گردیده و برای شروع زندگی مشترک و تشکیل خانواده آماده می‌گردند. در این زمینه ضرورت است تا واژه‌های مرتبط به این موضوع را به شکل اختصار توضیح داده و پس از آن مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

ازدواج: پیوند دینی و رسمی یک زن و مرد برای شروع زندگی مشترک؛ زناشویی.

ایجاب: پیشنهاد انعقاد عقد یا معامله، پذیرفتن.

قبول: پذیرفتن - مورد پذیرش و تأیید کسی واقع شدن.

نکاح: زناشویی و در حقوق و فقه، عقدی که بر طبق آن زن و مرد برای زندگی مشترک و تشکیل خانواده پیمان می‌بندند. بعد از عقد باهم محرم می‌شوند و در مقابل هم دارای حقوق و تکالیفی می‌گردند.

صفحه‌ی ۳

"تغییر استراتژیک"

آیا تحول بزرگی در راه است؟



که — بهرام آمونبایی

این روزها خبر علاقمندی طالبان برای حضور در گفتگوهای رودررو با دولت افغانستان سوژه‌ی اصلی رسانه‌ها شده است. رسانه‌های پاکستانی به نقل از مقامهای نظامی این کشور نوشته‌اند که شورای کویته و شبکه‌ی حقانی "صد درصد" حاضر شده‌اند تا بدون قید و شرط در گفتگوی مستقیم با دولت کابل شرکت کنند. به اساس گزارشها، نظامیان پاکستان به سران طالبان هشدار داده‌اند که در صورت نپذیرفتن گفتگو با دولت افغانستان، لانه‌ها و پایگاه‌های آنها را در آنسوی خط دیورند مسدود خواهند کرد. این خبرها پس از دیدار اخیر راحیل شریف، رئیس ارتش پاکستان از کابل منتشر شده؛ دیداری که به نظر میرسد برای کابل امیدواری‌های زیادی به همراه داشته است. شریف در کابل گفت: دشمن افغانستان، دشمن پاکستان است.

صفحه‌ی ۷

گفتگو با مردم

جمعه‌خان رسولی، کتاب‌فروش:

جوانان باید از خود پرسند که تا حال چند جلد کتاب خوانده‌اند؟



مشتری تان بیشتر از کدام قشر اند و به چه نوع کتاب‌هایی علاقه‌مند اند؟

مشتری من بیشتر قشر جوان است؛ محصلان، دانش‌آموخته‌گان و روشنفکران اند. این قشر بیشتر به کتاب‌های فلسفی، جامعه‌شناسی، سیاسی، کتاب‌هایی که با رویکرد سکولارتر و لیبرال‌تر نگاه شده، کتاب‌های رمان و شعر علاقه‌مند اند تا کتاب‌های تاریخی و مذهبی. قابل یادآوری است که کتاب‌های مذهبی خواننده‌ی خیلی اندکی در بین این قشر دارد. صفحه‌ی ۳

می‌شود خود را معرفی کنید؟
جمعه‌خان رسولی هستم، فارغ تحصیل رشته‌ی اقتصاد و حال در کتاب‌فروشی نسل نو واقع پل سرخ، مارکیت ملی مصروف هستم.

چه انگیزه‌ی باعث شد که کتاب‌فروشی باز کنید؟

انگیزه‌ی ایجاد یک کتاب‌فروشی برای من تنها بعد اقتصادی نداشت بلکه انگیزه‌ی فرهنگی - اجتماعی دارد. علاقه‌ی من به کتاب دارم، می‌خواهم همیشه با کتاب باشم و کتاب مطالعه کنم. از جانب دیگر، تجربه‌ی کاری من در این بخش باعث شد تا کتاب‌فروشی بزنم، من حدود ده سال است کتاب‌فروشی می‌کنم.

آیا در جستجوی کار دیگر هم بوده‌اید؟

در افغانستان چون بدست آوردن کار بر اساس روابط است، من نیز چون روابط نداشتم نخواستم در فکر کارهای دولتی و غیردولتی باشم، خواستم به همین کار فرهنگی‌ام ادامه دهم.

آزاد

دو دموکراسی در یک نگاه

بخش دوم



جهانی و به تبعیت از آن قناعت کشورهای منطقه، سبب گردید تا افغانستان صاحب قانون اساسی اخیر و جمهوری اسلامی گردد. در یک مقایسه‌ی دیگر می‌توان گفت که انعطاف در مورد توزیع قدرت توسط حاکمیت مقتدر و مستبد خانواده‌ی سلطنتی در آن عهد و آن هم در سطح مشروطیت یک امر تعجب‌آور به شمار می‌رفت. در حالیکه بعد از فروپاشی امارت اسلامی و فضای مساعد بین‌المللی، منطقوی و توقعات مردم افغانستان، شکل‌گیری قانون اساسی اخیر و نظام جمهوری با پسوند بی‌پیشینه و تمرکز قدرت این چنینی، امر تعجب‌آورتر از پیش به شمار می‌رود. در این مورد باید گفت که شکل‌گیری حکومت مطلقه، مجال مقاومت..... صفحه‌ی ۷

افغانستان کنونی که بعد از معاهدات سری و توافقات روی سرحدات امروزی در شمال (خط شیرعلی، خط رجوی، خط پرنس گورچکوف و لارد گرانویل) و خط دیورند در جنوب، در جریان قرن ۱۹ وارد نقشه‌ی جغرافیای سیاسی جهان گردید، از همان آوان ظهور تا کنون میان همسایگان شمالی و جنوبی‌اش منطقه‌ی مورد منازعه تلقی گردیده است.

این منازعه گاهی به تهاجم نظامی، زمانی به کودتا و در برهه‌ی از تاریخ زیر نام و عنوان قانونمندی‌سازی نظام بدون بهره‌گیری از ابزار خشونت بازتاب یافته است. در بستر این منازعات پیچیده، یکی از حوادث نادر در تاریخ معاصر افغانستان ایجاد حکومت شاهی مشروطه و اعلام دموکراسی در جریان دهه‌ی ۱۳۴۰ ه. ش بود. حکومت افغانستان در آن زمانه، بنابه فشار کشورهای منطقه و خصوصاً تمایلات ایالات متحد آمریکا برای نرم‌سازی حکومت مطلقه‌ی شاهی از برون و رشد مطالبات عادلانه و دموکراتیک مردم در داخل به ویژه بعد از دوره‌ی هفت شورا مجبور گردید به آن فشار و مطالبات پاسخ مثبت دهد. ثمره‌ی آن پاسخ همانا حکومت شاهی مشروطه و قانون اساسی مصوب ۹ میزان ۱۳۴۳ ه. ش بود.

قریب به چهل سال بعد، بار دیگر بعد از تجارب دردآور و آزمایش نظام‌های متفاوت سیاسی، فشار جامعه‌ی



پاکستان، بازیگر تاثیر گذار در بحران افغانستان

ب. آذری

گرم شدن روابط کابل و اسلام‌آباد پس از روی کار آمدن "حکومت وحدت ملی" در حالیکه امیدواری‌هایی را در پیوند به تامین ثبات در افغانستان پدید آورده، انتقادهایی را هم به دنبال داشته است. آخرین شماری از سران تنظیم‌های جهادی، تصمیم رئیس جمهور غنی برای بهبود روابط با دولت پاکستان را که به باور آنها بدون مشوره با مردم گرفته شده است، تک‌روانه و ناروا خواندند. سران "حکومت وحدت ملی" اما فکر می‌کنند که تلاش‌ها برای اعتمادسازی میان کابل و اسلام‌آباد موثر بوده و وعده‌های تازه‌ی پاکستان در پیوند به همکاری‌ها در زمینه‌ی تامین صلح در افغانستان امیدوارکننده است.

حکومت رئیس جمهور غنی از آغاز روی کار آمدن نگرش متفاوتی نسبت به پاکستان داشته و تلاش دارد پشتیبانی واقعی اسلام‌آباد از دولت کابل را بدست آورد. سفر مقام‌های ارشد نظامی پاکستان به افغانستان، کاهش حمله‌های تروریستی در یک ماه اخیر، به ویژه در شهر کابل، اظهارنظرهای صلح‌جویانه‌ی مقام‌های پیشین نظامی پاکستان و برخی اقدام‌های اخیر دولت کابل (فرستادن شش افسر ارتش برای فراگیری آموزش‌های نظامی در پاکستان و تعلیق کمک‌های نظامی هند به افغانستان) نشان از این دارد که امیدواری‌های دوطرفه برای برقراری روابط سازنده و صادقانه بیشتر شده است. به نظر میرسد پاکستانی‌ها میخواهند که نخست افغانستان گام‌های جدی‌تر در این زمینه را بردارد و آنها با توجه به میزان اعتماد دولت کابل، قدم به جلو بگذارند.

نقش پاکستان در بی‌ثباتی افغانستان بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. حتا مردم عادی هم با نام آی. اس. آی آشنایی دارند و عمق دخالت این سازمان جاسوسی را در بحران کشورشان حس می‌کنند. شیخ آی. اس. آی در هر رویداد جدی و مساله‌ساز در افغانستان حضور دارد. نقش پاکستان در بی‌ثباتی افغانستان از تجاوز شوروی پیشین به بعد برجسته شد و آن دسته از سران تنظیم‌های جهادی که امروز پاکستان ستیزتر از دیگران ظاهر میشوند، تسهیل‌کننده‌ی نفوذ سازمان جاسوسی این کشور در افغانستان بودند. از آنجا که سران "حکومت وحدت ملی" میدانند نقش پاکستان در بحران افغانستان تا چه حد ریشه‌دار است و به این دلیل برگ‌های برنده‌ی بیشتری در بازی سیاسی کنونی دارد، مجبور اند که برای برداشتن نخستین گام‌های حسن نیت پیش قدم شوند.

نقش هند در افغانستان اما در بخش‌های اقتصادی و آموزشی پررنگ است، در حالیکه تلاش‌های این قدرت منطقه‌یی در زمینه‌ی امنیتی زیاد اثرگذار نبوده است. افغانستان نخستین پیمان استراتژیک را با دهلی نو امضا کرد، و این کار امیدواری‌ها نسبت به قوی‌تر شدن نقش هند در ثبات‌سازی افغانستان را بیشتر ساخت. اما هندی‌ها مثل گذشته تحرک زیادی در این عرصه نشان ندادند. به این دلیل، حکومت پیشین با آنکه تمایل بیشتری نسبت به دهلی نو داشت، تلاش زیادی به خرج داد تا با تکیه بر نقش پاکستان بحران امنیت در افغانستان را حل کند؛ اما از آنجا که نظامیان پاکستانی نسبت به این اراده و نیت دولتمردان افغان اعتماد نداشتند، تلاش‌های صلح‌خواهانه‌ی حامد کرزی بجایی نرسید. حالا که ظاهر تلاش‌های "حکومت وحدت ملی" برای اعتمادسازی با پاکستان موثر بوده و روابط میان کابل و اسلام‌آباد گرم شده است، باید دید که چه تغییرات مهمی در آینده رخ خواهد داد.

نگاهی به یک جنگ

روسها رفتند؛ ما چرا آزاد نشدیم؟

شخصی که با مقام‌های بلند هر دو طرف (آمریکا و بنیادگرایان) و طرز تفکر آنها آشنا هستم، احساس میکنم که بنیادگراها در برداشت و نتیجه‌گیری خویش در ارایه‌ی کمک‌ها تا اندازه‌ی حق بجانب هستند، اما در ضمن بسیار احمقانه خواهد بود که این چنین نتیجه‌گیری‌های خویش را طور علنی ابراز دارند، زیرا بدون حمایت و پشتیبانی همه‌جانبه‌ی امریکا جهاد نمیتوانست وجود داشته و نمیتواند به پیروزی برسد. (یوسف: ۴۰)

"برای تحت فرمان درآوردن و تحت تاثیر قرار دادن تنظیم‌ها و قوماندانان و سوق نمودن آنان به استقامت درست، من بجز از همین وسیله یعنی دادن و یا دریغ کردن اسلحه و مهمات و آموزش وسیله امکان دیگر نداشتم. ... حصول سلاح‌های ثقیل و مهمات آن خواست مشترک مجاهدین بود و حاضر بودند برای بدست آوردن آن هر نوع انعطافیت نشان داده و دستاویز

موضوع مزدگیری رهبران مجاهدین از سی. آی. ای در جریان جنگ شوروی امروز از حقایق ساده است، اما برای رعایت اصل ثابت‌سازی در نوشتار لازمی می‌باشد: "در اگست سال ۱۹۷۸ یکی از بلندپایگان سی. آی. ای (آن ولف، رئیس بخش شرق نزدیک و جنوب آسیا در سی. آی. ای) در پاکستان گفت: "اکنون آقایان من اینجا هستیم تا کارها را شروع کنیم. افراد ما در کابل در احاطه‌ی رژیم کار چندانی نمی‌توانند بکنند؛ اما مجاهدین در اینجا در پاکستان، در پیشاور و در اسلام آباد نمایندگانی دارند، جنگ ما از همین‌جا آغاز میشود. شما افرادی را در بین گروه مجاهدین به کار بگیریید." (شرون، ۲۰۱۱: ۶۸)

"چند روز پس از اشغال افغانستان برنامه‌ی عظیمی تحت هدایت رئیس جمهور کارتر آغاز شد که دوازده سال طول کشید و در جریان آن میلیاردها دلار به شکل پول نقد، تجهیزات نظامی و کمک‌های بشردوستانه به

سالگرد خروج شوروی پیشین از افغانستان همه‌ساله از سوی جمعی که خود را نماینده‌ی اصیل جهاد علیه روسها میدانند، بزرگداشت می‌شود. مراسم تجلیل از "پیروزی جهاد و مقاومت" برای عده‌ی فرصت فراهم میکند تا عقده‌های سیاسی‌شان را بر حریفان خود که در حال گرفتن جایگاه سیاسی آنان هستند، خالی کنند و اگر شد هشدار می‌دهد که به آدرس دولتمردان برسانند که مجاهدین آرام نمی‌گیرند و اگر امتیازی نصیب‌شان نشود، این می‌کنند و آن نمی‌کنند. جهادبازی برای این عده همواره سودآور بوده و در موقع لازم از آن استفاده می‌کنند. سالگرد خروج روسها از افغانستان اما برای ما فرصتی میدهد تا یکبار هم که شده فشرده و مختصر گذشته را بازنگری کنیم و با کالبدشکافی کوتاه جنگ شوروی در افغانستان با جدیت از خود بپرسیم، چرا با بیرون شدن روسها ما هنوز در خم همان کوچه‌یی هستیم که بودیم؟ چرا پس از "پیروزی جهاد و مقاومت"، افغانستانی‌ها روز خوشی ندیده اند و هنوز هم بیگانگان تصمیم‌گیرندگان سرنوشت ما هستند؟

عامل خارجی، تعیین کننده

خیزش خودجوش مردم علیه نیروهای شوروی، زمینه را برای دخالت غرب به سرکردگی ایالات متحد امریکا فراهم کرد و تنها نیرویی که از نظر سازمان‌های جاسوسی غربی میتوانست ظرفیت مبارزه با شوروی پیشین را داشته باشد، بنیادگرایی اسلامی بود. رشد یکبارگی تنظیم‌های جهادی (که هر کدام خود را مدعی "اسلام ناب محمدی" و "جهاد فی سبیل الله" می‌دانستند) به کمک مالی و تسلیحاتی غرب، منجر به فرسایشی شدن جنگ شد و نقش مدیریت خارجی در سمت‌وسو دهی جنگ شوروی را برجسته کرد. تنظیم‌های جهادی نه اراده‌ی برای استقلال جنگی داشتند و نه هم توان و مدیریتی برای سیاست‌کردن و دولت‌داری. آنها فقط یاد گرفته بودند که چگونه سرباز خوب سی. آی. ای و آی. اس. آی باشند تا در رقابت تنظیمی پس نمانند.

بنیادگرایی که امروز سنگ دفاع از "استقلال" و "آزادی" کشور را به سینه زده و دیگران را جاسوس و خودفروخته خطاب می‌کنند، در جریان جنگ شوروی در افغانستان مزدگیران صاف و ساده‌ی سی. آی. ای بودند. فکر کنیم، نقل چند پاراگراف از کتاب "ماموریت سقوط"، نوشته‌ی گری شرون، جاسوس پیشین سی. آی. ای بتواند عمق وابستگی سران تنظیم‌های جهادی به ناف این سازمان جاسوسی را روشن کند؛ گرچه

دست مجاهدین افغان رسید." (همان: ۷۰)
"ما به فرماندهان ماهیانه پول نقد پرداخت می‌کردیم. این مبلغ در برخی مواقع به پنجاه هزار دالر در ماه میرسد و معمولن برای فرماندهان کوچک‌تر پنج‌هزار دالر در ماه بود... تا جایی که میدانم، هیچ فرماندهی پیشنهاد ما را رد نکرد." (همان: ۷۱)
نقل این بند از کتاب "جنگ اشباح"، نوشته‌ی استیف کول هم ضروری است:

"بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ گری شرون ماهانه در حدود دوصد هزار دالر نقد را به بودجه‌ی جنگی مسعود می‌پرداخت... باید افزود که این کمک‌ها از آی. اس. آی کتمان می‌شد." (کول، ۱۳۹۲: ۱۶)
و برای اینکه بدانیم نقش ایالات متحد امریکا (عامل خارجی) در جنگ مجاهدین علیه شوروی چقدر حیاتی بود، بهتر است از زبان بریکدیر یوسف، مسوول دفتر افغانستان در آی. اس. آی بخوانیم: "من به حیث

در شرایطی که مردم پشت پرده‌ی بازی‌های بزرگ استخباراتی را در سطح جهانی نمی‌دانستند و اینکه چه قدرتهایی در این بازی‌ها نقش دارند و آنرا تا کجا ادامه میدهند، روشن است که چیزی بنام جنبش مستقل ملی که بتواند دورنمای سیاسی افغانستان را پس از خروج روسها تعیین کند، وجود نداشت. هنگامیکه تنظیم‌های جهادی به کابل آمدند، هرکدام هوای دولتمداری در سر داشتند و با توجه به امکانات و توان نظامی در دست‌داشته کابل را به شهر چندحکومتی مبدل کردند و آنارشی پس از خروج روسها در کشور، زمینه را برای ظهور نسخه‌ی تازه‌یی از بنیادگرایی اسلامی فراهم کرد: طالبان.

هدایات مرا اجرا نمایند. بر همین اساس هرگاه آنان در اجرای عملیات موفقیت بیشتر بدست می‌آوردند، در نتیجه‌ی آن سلاح و راکت‌های بیشتر در اختیار آنان قرار داده میشد و این وسیله‌ی مؤثر بود که توسط آن میتوانستم همکاری بیشتر آنان را جلب نمایم. به عبارت دیگر، در یک دست من علف و در دست دیگر من قمچین قرار داشت. در صورتی که آی. اس. آی چنین صلاحیت را نمیداشت، پیروزی من در اجرای وظایف ناممکن بود." (همان: ۹۰-۹۱)
"بخش عمده‌ی کمک‌های امریکا را پول نقد تشکیل میداد. در مقابل هر دالر دولت امریکا، دولت عربستان سعودی دالر دیگری را برای تمویل جهاد تادیه میکرد که در مجموع سالانه صدها میلیون دالر نقد از طریق سی. آی. ای به حساب‌های مخصوصی در پاکستان که تحت کنترل و نظر آی. اس. آی قرار داشتند، انتقال داده میشد." (همان: ۷۲)
با این وصف، به سادگی میتوان مدعی شد که در جنگ شوروی در افغانستان در حالیکه عامل داخلی نقش آغازگر داشت، اما با ادامه‌ی جنگ، عامل خارجی نقش اصلی یافت و این بیگانگان بودند که سرنوشت نبرد با شوروی پیشین را می‌نوشتند نه مردم. اصلن کسی در آغاز هم از مردم نپرسیده بود که چه میخواهند.

جای خالی چه انقلابی در سیاست کلان
چپ مانویست که در قالب گروه‌های پراکنده در شماری از ولایت‌ها جبهه‌های خورد و ریز داشت، چه از نظر سیاسی و نظامی و چه از دید تیوریک در وضعیتی نبود که بتواند خیزش‌های گسترده‌ی مردم علیه تجاوز شوروی را مدیریت کند.
یکی از تیوری‌سازی‌های ساده‌انگارانه‌ی چپ مانویست ایجاد "جبهه‌ی متحد ملی" بود که به باور مانویست‌ها باید مقاومت مردم علیه روسها را رهبری می‌کرد. اما از آنجاکه...
صفحه‌ی ۷

- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌ی های فوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک: sadaaym@gmail.com
فیس بوک: https://www.facebook.com/sadaaym

صدای مردم افغانستان

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سرمدیر

بهرام آذری آموینیایی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

نابرابری‌ها در نظام ازدواج روستایان

همسر: هر یک از زن و شوهر، زوج یا زوجه. شوهردادن: دختر یا زنی را به عقد ازدواج مردی در آوردن، همسر زن، شوی. تزویج: به همسری برگزیدن.

نفس: ذات، حقیقت هر چیزی /کسی. (۱)

اما قانون مدنی افغانستان ازدواج را به گونه‌ی دیگر تعریف می‌کند، "ازدواج عقدی است که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده، حقوق و واجبات طرفین را به وجود می‌آورد." (۲)

متاسفانه پیمان ازدواج معمول از جانب ولی پسر و دختر اما به نیابت از آن دو و در غیاب توسط ملا امام مساجد محل انعقاد می‌یابد. اصل متن قرارداد ازدواج که به زبان عربی توسط ملا امام به زبان دختر و پسر و یا وکیل آنان جاری می‌گردد، مفهوم و معنای دری آن را قرار ذیل می‌توان ترجمه کرد:

نخست دختر و یا زن به گونه‌ی شفاهی اعلام می‌کند که من فلان بنت فلان نفس خود را در جریان مدت معلوم و مهر مشخص در اختیار شما قرار می‌دهم. بعد وی از پسر یا مرد به عربی می‌پرسد: شما مرا به همسری قبول کرده می‌توانید؟

در این حالت پسر یا مرد بدون معطلی به زبان عربی می‌گوید: قبول کردم (ترا به همسری قبول کردم) متاسفانه پسران و دختران روستایی که اغلب بی‌سواد اند، در جریان ادای کلمات پیمان زناشویی هرگز به گونه‌ی درست آن کلمات تقیل عربی را به خوبی و وضاحت ادا کرده نمی‌توانند. بگذریم از اینکه میان جسم و تن و یا نفس (دو پدیده‌ی مادی و غیرمادی) که مفاهیم عمیق فلسفی دارند، هیچگونه درک و شناخت در تصور آن‌ها وجود ندارد. جان کلام در اینجاست که ذات و نفس یک پدیده‌ی مادی (جسم زن)، به مثابه یک پدیده‌ی مادی غیرقابل لمس می‌باشد. در این صورت چگونه می‌توان یک پدیده‌ی غیرمادی را در اختیار کسی (مرد) قرار داد که امکان لمس آن موجود نیست. از جانب دیگر انسان شی نیست که خود را همانند اشیا در اختیار فرد دیگر قرار دهد. او اشرف مخلوقات، بشر و یا آدم است که از هر پدیده‌ی مادی و جاندار دیگر برتری‌اش را به ثبوت رسانده است و یا به صورت دیگر، اگر او مانند یک پدیده‌ی مادی فرض گردد، سپس باید به مالکیت کسی قرار گیرد. در این وضعیت انسان بودن، آدم بودن و اشرف مخلوقات بودن او مورد سوال قرار داده می‌شود.

در این صورت او از انسان و انسانیت خارج و در قطار اشیا قرار گرفته و مانند وسیله‌ی مادی و غیرانسانی برای ارضای غرایز حیوانی انسان (مرد) مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. هرگاه مرد و زن به مثابه‌ی اشیا به همدیگر نگاه نمایند، ذات انسانیت آن‌ها مورد سوال قرار گرفته و در موقعیت اشیا سقوط می‌نماید. در این قرارداد، زمانیکه زن نفس، غایت و ارزش ذاتی خود را در اختیار مرد قرار می‌دهد و بالمقابل مرد فقط آنرا قبول می‌نماید، زن از سطح انسان نزول و در سطح یک شی بدون ذات و غایت سقوط و در اختیار مرد قرار می‌گیرد. قرارداد ازدواج، اصولن باید با پذیرش دوجانبه از جانب دو انسان صورت گیرد، نه از طرف یک انسان که خود را در قالب اشیا سقوط داده و پس از آن خود را تقدیم شوهر (انسان دیگر) می‌نماید. اینگونه روابط به گمان غالب میان یک روسپی و یک مرد هر جایی صورت می‌گیرد، که غایت و اساس آنرا از جانب زن کار اقتصادی تشکیل داده و خود را مانند یک شی در مقابل مقدار معینی پول و یا اشیای دیگر در اختیار مرد برای مدت معلوم قرار می‌دهد، نه میان دو انسان برابر.

اشکال و انواع ازدواج در محیط روستایی

در جامعه‌ی کنیروملیتی و چندفرهنگی روستایی در افغانستان، ازدواج‌ها در شکل عام به دو صورت اما در شکل خاص به گونه‌های دیگر صورت می‌گیرد. از اینکه ساختار اجتماعی روستاها یکنوع ایستا و غیرتعاملی‌پذیر و روند تکامل مناسبات اجتماعی و تاریخی در آن به صورت کند و بطی صورت می‌گیرد، از همان سبب ازدواج‌ها هم متأثر از آن شرایط است. اما در شکل عمومی ازدواج به

بحران عمیق اخلاقی دچار می‌سازد. واضح است که سقوط انسان در ورطه‌ی تمایلات شهوانی، به شدت جنبه‌ی انسانی بودن انسان را صدمه رسانده و آنرا به جایگاه حیوانات سقوط می‌دهد. در نظام ازدواج روستایی اگرچه این حق از حقوق مدنی جانبین تلقی می‌گردد، اما پرداخت شیربها و مهر و مصارف طویانه و نکاح از جانب مرد، خود به خود حق تملک بر زن را تمثیل و زن را به مثابه‌ی کالا و یا اشیای برگرفته از بازار سقوط می‌دهد. ظاهرن در ازدواج روستایی دو شخص با حقوق مشابه رودرروی هم قرارداد عقد را تأیید می‌نمایند، اما تقسیم وظایف و هزینه‌ی کار که نشانه‌ی برتری جایگاه مرد بر زن است، عملن آن ظاهرسازی را باطل اعلام می‌نماید. اینگونه قرارداد به وضوح ثابت می‌سازد که مرد بر زن به مثابه‌ی یک کالا دست یافته و یا آنرا در بخش ملکیت خویش ثبت رسمی و یا عرفی کرده است. بهره‌گیری جنسی دو جانب از همدیگر می‌تواند برابری این دو جنس را در ظاهر تمثیل نماید. اما از کجا معلوم که زنان در ارضای جنسی‌شان تا کدام حد می‌توانند آزادی داشته باشند، زیرا آنها جز مالکیت مالک شی به حساب می‌آیند. قرارداد عقد آن ملکیت را نه بر بخش از بدن زن بلکه بر کل جسم او برای مرد مشروعیت داده، درحالیکه در این پیمان زن روستایی هیچگاه نتوانسته بنابه احترام به آداب اجتماعی عرفی مجموعه‌ی تمایلات درونی‌اش را اظهار و ملکیت خود را بر تمام بدن و نفس مرد کاملن تثبیت و مشروعیت دهد.

پانویس:

انوری حسن، فرهنگ سخن، ۱۳۸۲، تهران: نشر سخن
قانون مدنی افغانستان، ۱۳۸۸، وزارت عدلیه ج. ا. ا، کابل، ماده ۶۰

جوانان باید از خود...

و تعداد اندکی از محصلان کتاب‌های آزاد مطالعه می‌کنند ولی فارغ التحصیلان بیشتر در پی کتاب‌های آزاد اند.

وضعیت کاروبار در این روزها چطور است؟

در این روزها اصلن کار نیست، این وضعیت در طول نزدیک به ده سالی که من کتاب فروشی کرده‌ام، بی‌سابقه است. از طرف دیگر این وضعیت متأثر از همین جو حاکم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. نه تنها من بلکه هزاران نفر دیگر بیکار و یا کاری هم که دارند به نقصان پیش می‌روند؛ مثلن ما در این روزها نه تنها منفعت نداریم بلکه ضرر هم می‌کنیم. زیرا وقتی در بازار پول گردش نکند و همه‌ی بازار خواب باشد، کار ما نیز که بخشی از بازار است با رکود مواجه می‌شود. کار در بازار زنجیره‌یی است، وقتی یکی از حلقه‌های زنجیر قطع شد، همه را متأثر می‌سازد.

فرهنگ کتاب‌خوانی در شهر کابل را چگونه می‌بینید؟

فرهنگ کتاب‌خوانی در کابل خوب نیست و با کشورهای دیگر غیرقابل مقایسه است. در کشورهای دیگر کتاب‌خواندن و مطالعه کردن جزئی از زندگی روزمره‌شان است. اما در افغانستان چنین فرهنگی هنوز نهادینه نشده است. شاید بتوان گفت که حدود یک یا دو درصد از مردم، مطالعه می‌کنند. فکر می‌کنم شاید تعداد اندکی از افراد باشد که سالی ده تا پنجاه جلد کتاب بخوانند.

از طرف دیگر، تعداد معدودی که به مطالعه علاقه‌مندی دارند، کسانی اند که پول ندارند. این طیف می‌آیند، کتاب را قیمت می‌کنند، اما بخاطریکه پول کافی برای خرید آن ندارند، دوباره برمی‌گردند. اما کسانی که پول دارند، مطالعه نمی‌کنند و کتاب نمی‌خرند.

راه حل این تناقض را شما در چی می‌بینید؟

به نظر من، باید فرهنگ کتاب‌خوانی از طریق نهادهای دولتی، دانشگاه‌ها و دیگر نهادهای مرتبط نهادینه شود تا کسانی که پول ندارند بتوانند به کتاب‌های مهم و مورد نیازشان دسترسی پیدا کنند. مهم نیست که کتاب‌هایی را که نیاز دارند، حتمن بخرند، مهم این است که فقط کتاب بخوانند. حال اگر کتابخانه‌ها را نیز بررسی کنیم، در می‌یابیم که تعداد اندکی می‌روند و کتاب مطالعه می‌کنند. پس دیده می‌شود که فرهنگ کتاب‌خوانی هنوز در جامعه‌ی ما نهادینه نشده اند.

نهادهای دولتی، کتابخانه‌ها، انتشارات و دانشگاه‌ها باید فرهنگ کتاب‌خوانی را ترویج کنند تا مردم به کتاب علاقه‌مندی پیدا کنند. در زمینه نقش عمده‌یی را دانشگاه‌ها می‌توانند بازی کنند؛ ترویج فرهنگ مطالعه در میان دانشجویان و علاقه‌مند کردن دانشجویان به کتاب و کتاب‌خوانی یکی از رسالت‌های دانشگاه است، اما امروزه دیده می‌شود که دانشگاه‌های افغانستان بخصوص دانشگاه‌های کابل، هیچ برنامه‌یی در زمینه ندارند و اگر دارند خیلی ملموس نیست. این دانشگاه‌ها، برعکس در حد نهایی کوشیده اند دانشجویان را در لاک و چارچوب چپ‌تراها و کتاب‌های درسی دانشگاه قید کنند، در این صورت نه تنها فرهنگ مطالعه ترویج نمی‌یابد بلکه زمینه‌های بروز استعدادها، رشد اندیشه‌ورزی و تولید علم نیز از بین می‌رود. یکی از دلایلی که دانشجویان افغانستان، خلاق، مبتکر و اندیشه‌ورز نیستند، همین است که مطالعه‌ی آزاد ندارند و در لاک چپ‌ترهای قدیمی استادان گیرمانده اند. وقتی که با جهان و علم نوین آشنایی نداشته باشیم، نمی‌توانیم در دنیای تکنولوژیک و اطلاعاتی، خود را تثبیت کنیم. یکی از راه‌هایی که می‌توانیم خود را با عصر امروزی همگام سازیم، این است که مطالعه کنیم و دریابیم که کشورهای دیگر چگونه به توسعه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دست یافته اند و ما باید از کدام راه برای رسیدن به توسعه‌ی همه‌جانبه گام برداریم.

در اخیر، پیام‌تان به جوانان، دانشجویان و دانش‌آموخته‌گان چیست؟

پیامم به دانشجویان این است که ما قشر روشن جامعه هستیم، باید خود را مطابق عصری که زندگی می‌کنیم وفق دهیم. یکی از ویژگی‌های انسان مدرن مطالعه کردن است. اگر انسان مطالعه نکند و هر روز خود را با دانش نوین مجهز نکند و نتواند مطابق عصر و زمان خود گام بردارد، در خیلی از موارد و مسایل به مشکل و حتا با شکست مواجه خواهد شد. مهم نیست که شما باید کتاب بخرید و بخوانید، می‌توانید از کتابخانه‌ها برای مطالعه و به‌روز کردن خود استفاده کنید.

از طرف دیگر، به صورت مشخص می‌خواهم به دانشجویان و دانش‌آموخته‌گان بگویم که از خود بپرسید، تا بحال چند جلد کتاب مطالعه کرده اید؟ و آن کتاب‌ها کدام‌ها اند؟ فهرست کنید و اگر نکرده‌اید، علت عدم مطالعه تان چه بوده است؟ فهرست کنید و سرانجام موانع را شناسایی و از میان بردارید.

در نهایت می‌خواهم به نوجوانان و جوانان بگویم، برای ایجاد علاقه‌ی کتاب‌خواندن در خود، لازم نیست از کتاب‌های قطور و ثقیل شروع کنید، بلکه می‌توانید از کتاب‌های سهل و آسانی چون داستان‌های کوتاه، رمان و شعر شروع کنید تا اینکه علاقه‌یی به کتاب و کتاب‌خوانی پیدا کنید.

نگاهی به سیر رشد نظام اقتصادی در افغانستان



مقدمه

هزاران سال ضرورت بود تا انسان عهد عتیق مراحل تکامل تاریخی را پیموده و وارد عصر مدنیت و مدرنیته گردد. در این مسیر طولانی، تاریخ نظام اجتماعی و به دنبال آن نظام اقتصادی در هر کشور به ویژه در افغانستان مسیر پریچ و خم را از سر گذرانده که هر کدام را می‌توان با عناوین ذیل به اختصار جمع‌بندی کرد:

کار برای رفع نیازمندی‌های اولیه:

افغانستان امروزی که تاریخ قادر به ضبط سکناى انسان در آن نگردیده است، قدیم‌ترین مکان برای زندگی بوده است. (۱) انسان‌های آن عهد برای امرار حیات، همانند امروز ناچار به تولید امکانات معیشتی بودند. هزارها سال لازم بود تا انسان به عنوان یک موجود ابزارساز عرض وجود نموده و به عصر حجر وارد گردد. یقیناً پیش از عهد انقلاب نو سنگی، ساکنان این سرزمین تنها برای امرار حیات به تولید نعمات مادی پرداخته و امکانات ذخیره و مبادله در آن زمان کمتر ممکن بود. ظهور ابزار آلات سنگی که به روایت مغاره قره کمر ایک، با هدف شکار و یا مبارزه با حیوانات ارتباط می‌گرفت، سرآغاز عصر جدیدی است که پس از آن امر تولید وارد شیوهی نوین می‌گردد. (۲) این دوره که به روایت آثار تاریخی از بیست هزار سال تا نه هزار سال قبل از میلاد را در بر می‌گیرد، سرانجام، انسان از مرحله توحش و بدویت به عصر سنگ وارد می‌گردد، به روایت ساحات مورد نظر در آن ادوار طولانی تاریخ، پروسه تولید نعمات مادی امر جمعی بوده و به منظور رفع نیازهای جمعی و بدور از ثروت اندوزی با یک نوع سازماندهی اجتماعی بدون برنامه صورت می‌گرفت. درین عهد طولانی ثروت اندوزی و تبادل‌های کالا امر نادر بود. پس از آن دوره‌ی عصر آشنایی به گیاه پروری و زراعت آغاز می‌شود.

آشنایی به زراعت و تربیه حیوانات و تولید خرده کالایی

تفحصات در مندیگک (شمال قندهار) نشان داد که در این خطه انسان‌ها از سه هزار سال قبل از میلاد اسکان داشته و به روستانشینی و ساختن مکان از خشت خام و اشتغال به زراعت و مالدارى و تبادل‌های کالا غرض رفع نیازمندی اولیه مصروف بوده اند. در عصر سنگ جدید، وسایل و ابزار کار برای تولید انکشاف یافته و آهسته‌آهسته عصر تقسیم کار آغاز می‌گردد. در پایان این عصر و ورود به دوران فلز به تدریج در بستر تقسیم کار، خانواده‌های مادرسالار به پدرسالار جا را بدل و با به میان آمدن نقش کلیدی زمین برای زراعت و مالدارى، نظام ارباب رعیتی شکل می‌گیرد. در بستر آن نظام مانند نظام اقتصادی امروز، مبادله آزاد کالا آغاز به کار کرد. درون مکانیزم بازار و تبادل‌های جنس به جنس بر مبنای نیازمندی وسیله‌ی تبادل دیگری که بعدها پول نامیده شد، به عنوان معیار ارزش‌گذاری و مستقل از هر کالای دیگر به میان آمد. به روایت غبار: "ورود یونانی‌های متمدن در این خطه با رونق عصر فلز و دوران پول فلزی همراه گردیده و انسان‌ها در بستر آن مبارزه به صاحبان پول و صاحبان کالا تقسیم گردیدند." (۳)

ظهور صاحبان سرمایه و ارزش‌گذاری برای کالا:

درین دوره‌ی طولانی تاریخ، مکانیزم بازار در جریان تبادل برای هر کالا ارزش قابل‌گردیده و کار لازم روی هر جنس این ارزش‌دهی را تثبیت می‌نماید. روستاییان و اهل حرفه برای فروش تولیدات اضافی شان وارد بازار و بعد از خرید مایحتاج از بازار پروسه تولید را بار دیگر تکرار می‌کردند. در این عصر صاحبان پول به

صاحبان سرمایه یعنی کسانی که کالا را بعد از خرید به منظور فروش به بازار عرضه و آن پروسه را به تکرار انجام می‌دادند، تبدیل می‌گردد. این نیروی جدید که صاحب سرمایه اند، در پروسه تولید اغلب هیچ‌گونه سهم نداشته و فقط با تبادل‌های کالا و خرید و فروش روزگار را از سر گذرانده و به تدریج بعد از طی مراحل به صاحبان بزرگ سرمایه تبدیل می‌گردند. این نیرو که بعدها بنام تاجر یاد گردید در طول دوران حاکمیت یونان و باختری‌ها و شاهان کوشانی در جغرافیای مصوون آن حاکمیت‌ها از بستر صحرایی گوبی در چین، آسیای مرکزی و ایران کنونی تا بین‌النهرین و اناطولیا را زیر پا کرده و امر مبادله‌ی کالا را به پیش می‌بردند. به قول غبار در قرن پنجم پیش از میلاد در باختر (افغانستان کنونی) سکه‌ی مخصوص رایج بود که نشانه‌ی انکشاف تجارت و مبادله کالا در آن عهد محسوب می‌گردد. (۴) در آستانه میلاد مسیح و اوج معماری و هیکل‌تراشی در عهد کوشانی‌ها و شکوفایی تمدن گریکوبودیک پول فلزی و مسکوکات طلا و نقره با کیفیت عالی وارد بازار تجارت گردیده و تا عصر ورود اسلام به این سرزمین، گرچه اوضاع اجتماعی نابسامان بود ولی دوران پول و رشد دادوستد توسط ادارات حکومت‌های محلی همچنان سیر صعودی داشت. ثروت‌مندی و اندوخته‌های ثروتمندان آن روز را می‌توان از توافق و مصالحه‌ی که بین سردار عرب و امیر محلی سیستان صورت گرفت به خوبی درک کرد. غبار می‌نویسد: "پسر رستم امیر محلی سیستان آنقدر اندوخته داشت که در بدل مصالحه با ربیع سردار مهاجم عرب در سال ۶۵۲ میلادی یک هزار جام طلا و یک هزار غلام پرداخت." (۵) خراسان پس از شکست مقاومت استقلال‌طلبانه در مقابل اعراب اموی و عباسی سالانه ۴۵ میلیون درهم، دوهزار گوسفند، دوهزار غلام (غز) به قیمت ششصد هزار درهم) دوهزار پارچه باب کتانی و غیره با سیزده اسپ اصیل و یک هزار و سه صد پارچه آهن باب خراج می‌پرداخت. (۶) در جریان هزاره اول میلادی و اعتلای غزنویان، آن سلسله به عساکر خود به جای معاش جنسی پول نقد می‌پرداخت و عایدات سالانه آن دولت بر یک صد هزار درهم بالغ می‌گردید. این گونه آمارها خود بیانگر روابط گسترده تبادل کالا و پول بوده است. در این دوره‌ی طولانی تاریخ، سازماندهی مبادله‌ی کالا توسط تولیدکنندگان صورت می‌گرفت که خود کماکان حاکم بر شرایط تولیدی‌اش بوده و فقط برای حفظ امنیت داد و ستد به دولت‌های آن عصر مالیات می‌پرداختند. در آن عصر قانون حاکم بر نظام بازار کاملن مغایر با قوانین حاکم بر نظام زراعت و مالدارى بود. در بستر این قانون صاحبان سرمایه‌ی پولی غرض تصاحب بهره و مفاد در بازار تلاش می‌کردند، درحالیکه ملاک بزرگ برای بهره‌کشی از دهقانان آن عمل را در روستا انجام می‌داد. تاجران در کنار رباخواران نظام نوین در بطن نظام‌ها و مناسبات حاکم اجتماعی آن عهد در حال رشد بودند. شیوه‌ی تولید خاص و موقعیت سیاسی در این جغرافیا که آنرا با بسیاری از کشورها متمایز می‌کرد، علاوه بر ضرب پول در داخل، زمینه‌ی ورود پول از خارج را نیز فراهم می‌نمود. ساختار سیاسی ایجاب می‌کرد تا صاحبان سرمایه‌ی پولی از آنان تابعیت و شیوه‌ی منظور شده را رعایت نمایند، چون سرمایه‌ی پولی در راس قدرت قرار نداشت، صاحبان قدرت اغلب سران تبارها و ایل‌های قومی بودند که با دلبستگی به زمین و توسعه‌ی قلمرو با ابزار خشونت حاکمیت می‌کردند، از آن سبب صاحبان سرمایه‌ی پولی همچنان در معرض غارت و چپاول و یا مصادره قرار می‌گرفت. زمان دراز ضرورت بود تا تعادل سیاسی میان صاحبان سرمایه پولی و قدرت سیاسی ایجاد و این موازنه به تدریج از سران قبایل و رهبران ایلی به

صاحبان سرمایه پولی تغییر جهت نماید. به هر اندازه اوضاع اجتماعی - اقتصادی از لحاظ سیاسی به نفع سرمایه پولی و تجاری جا بدل می‌کرد، اوضاع به نفع این نیروی جدید زمینه می‌یافت اما در سطح جهانی دسترسی به قدرت سیاسی برای این نیرو بیشتر زمینه یافته و کارگاه‌های ابتدایی صنعتی به مونوفکتورهای بزرگ‌تر و به تدریج در بستر امنیت سیاسی به فابریکه و صنایع بزرگ جا بدل می‌نمود و نظام‌ها تغییر شکل یافته و سرمایه‌داری کنونی پایه‌هایش را استحکام می‌داد. این موضوع به ویژه بعد از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و با بعد از اعلامیه‌ی استقلال امریکا در سال ۱۷۸۶ و انقلاب صنعتی در انگلستان، جای حاکمیت‌های سنتی پیشین را اشغال و تصاحب کرد. از آن به بعد دیگر تا امروز صاحبان سرمایه در تعیین سرنوشت تاریخ بشریت معاصر تاثیر اولی را دارا بوده اند.

ظهور مظاهر سرمایه‌داری معاصر در افغانستان

در افغانستان اما تا جریان اواخر قرن ۱۸ و ۱۹ تعادل نظام سیاسی توسط سران قبایل به سود مناسبات خاص اقتصادی و مغایر با نظام سرمایه‌داری حاکمیت می‌کرد. نمایندگان نظام سرمایه‌داری جهانی، بنابه درک توانمندی آن نیرو برای بهره‌گیری از توانمندی سیاسی آنان غرض حفظ منافع منطوقی به مدیریت ویژه‌ی از برون دست به کار گردید. پس از آن زمان مدیریت از برون و نفوذ درون این دژ تسخیر ناپذیر با تزریق کمک‌های پولی و تسلیحاتی اوضاع را عوض کرد. حفظ پوسته‌ی نظام سیاسی و کار با تزریق پول در بدنه و استخوان‌بندی نظام غرض استحاله‌ی بعدی برای نیازهای طولانی مدت استراتژی‌ی اساسی سرمایه‌داری جهانی را در افغانستان تشکیل می‌داد. درین خصوص خوب است به مفاد معاهدات انگلیس، آلمان و اتحاد شوروی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست توجه گردد. پیش کش مکناتن در سال ۱۸۴۳ به محمداکبر خان پسر دوست محمد چنین بود: "اگر شما آنچه را که اجرای آن به شما سپرده شده اجرا کردید، آنگاه وعده‌هایی که به شما شده به قسم پاداش ایفا خواهد شد." (۷) پیش از این از آنگونه معاملات با شاه شجاع چند بار امضا شده بود. دوست محمد کارش را بر اساس آن گونه کمک‌ها سازمان داد. امیر عبدالرحمان با انگلیس‌ها نیز از همان رویکرد سابق پیروی می‌کرد. فرهنگ به اقتباس از سراج‌التواریخ جلد ۳، صفحه ۷۰۰ در زمینه چنین می‌نگارد: "متعاقب این مراسم، در ۳۱ جولای و اول اگست، گریفن دوباره با امیر که به سوی کابل در حرکت بود، ملاقات کرد و بالمواجهه راجع به روابط آینده‌ی دو کشور صحبت کردند. در این ملاقات وضع امیر به کلی با سابق تفاوت داشت. در حالی که وی در گذشته به تمامیت افغانستان اعنی‌الحاق مجدد قندهار و هرات اصرار می‌ورزید و آن را یگانه شرط قبولی سلطنت می‌شمرد، حالا به این موضوع اظهار بی‌علاقگی می‌نمود و حق اعاده‌ی مناطق سرحدی را که به موجب معاهده‌ی گندمک از دست رفته بود هم تقاضا نداشت. در مقابل سعی می‌کرد تا هرچه بیشتر امداد پول و اسلحه به دست آرد." (۸) در پاراگراف اخیر متن نامه‌ی وایسرای هند به امیر افغانستان به تاریخ ۱۴ جون ۱۹۹۳ آمده است: "به جهت این ملاحظات دوستدار تصمیم نموده که به آن مهربان شخصن و ذاتن دوازده لگ روپیه سالانه بطور اعانت از برای حل و رفع اشکالات که درین زمان در انتظام مملکت آن مهربان رو نموده، بدهد. این مبلغ ماه به ماه داده خواهد شد تا آن مهربان آنرا به قشون و دیگر انتظامات که از برای حفاظت و حراست سرحد شمال مغربی آن مشفق لازم

است به مصرف آرند. دوستدار می‌داند که از صداقت شعار و کارشناسی آن مهربان توقع می‌توان کرد که آن مشفق این مبالغ را که بر پایه و طلب استعداد آن مهربان افزوده بر چنان امور نهایت مهم افغانستان که دوستدار بالا ذکر و بیان آنها را کرده صرف خواهند نمود." (۹) پول و سلاح هر دو ابزاری است که قدرت‌های توسعه‌طلب هر کدام از آن برای تطمیع حاکمیت‌ها در افغانستان کار گرفته است. حکومت آلمان در جریان جنگ اول جهانی ۱۹۱۶ پیشکش ذیل را به حکومت امیر حبیب الله منظور نمود: "حکومت جرمنی تعهد می‌کند که به زودی ممکنه به حکومت افغانستان بدون معاوضه ۱۰۰۰۰۰۰ تفنگ، آخرین نمونه ۳۰۰ توپ بزرگ و کوچک با تمام سامان و تجهیزات مکمل و مناسب و دیگر لوازم و مهمات جنگی بدهد و هم‌چنان یک کرور یعنی ده میلیون پوند سترلنگ مورد دسترس حکومت افغانستان بگذارد." (۱۰) مشابه آن روند، حکومت بلشویکی برای مبارزه با سلطه‌ی انگلیس به حکومت امان الله در سال ۱۹۲۰ کمک‌های ذیل را آماده نمود: "چنان اطلاع داده شد که برای امان الله بعد از انتقال ۸۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰۰ تفنگ با ۶۰۰ مرمی برای هر تفنگ، ۱۵۰۰ مسلسل و پنجاه میلیون روبل طلا آماده است." (۱۱) این معامله تنها از مجاری برونی با حکام افغانی صورت نمی‌گرفت. حکام افغانی برای استحکام پایه‌های قدرت شان به ملاکان و روسای قبایل آنگونه برخورد نموده و با تطمیع پول و تسلیحات برای حذف مخالفان شان، در حقیقت روند سرمایه‌داری جدید و مناسبات نوین اقتصادی را در روستاها دامن می‌زد. تاریخ افغانستان از زمان تمرکز سلطنت فیودالی ۱۸۸۰ تاکنون به ویژه در اوضاع کنونی در مجموع از آن مشی پیروی کرده است. در بستر این سیاست بده و بستان، بتدریج تکامل تاریخی به نفع نظام سرمایه‌داری شکل گرفته و نظام‌ها یکی به دنبال دیگر ساقط و یا جانشین گردیده است. در جریان حکمروایی حاکمیت‌های بعد از ۱۹۱۹ و شکل‌گیری دو بلوک سرمایه‌داری لیبرال و سرمایه‌داری دولتی (اتحاد شوروی سابق) هر دو بلوک از طریق تزریق پول و کمک اقتصادی به بدنه‌ی سکتور دولتی می‌خواستند به تدریج قدرت سیاسی را تحت سیطره‌ی خود در آورده و از آن طریق از نیروی کار طبقات محروم بهره‌برداری اقتصادی و سیاسی نمایند. این روند در انتها، جامعه را به دو گروه تقسیم می‌کرد: ۱، دولت با ابزار زور و قدرت مالی. ۲، مردم بینوا و فاقد ابزار کار.

پانوشته‌ها:

- افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته‌ی میر محمد صدیق غبار، چاپ چهارم، انتشارات میوند-کابل، ۱۳۸۴، ص ۳۳
- همان؛ ص ۴۷
- همان؛ ص ۴۱
- همان؛ ص ۵۲
- همان؛ ص ۶۷
- همان؛ ص ۸۸
- افغانستان در پنج قرن اخیر، نوشته‌ی میر محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۸۵، تهران: عرفان، ص ۳۱۳
- همان؛ ص ۴۱۰
- تاریخ روابط سیاسی افغانستان (از زمان عبدالرحمان تا استقلال)، نوشته‌ی لودویگ آدمک، ترجمه‌ی علی محمد زهراء، ۱۳۴۹، کابل، ص ۲۳۵
- همان؛ ص ۲۴۴
- همان؛ ۱۹۶

نامه‌ی سرگشاده به "صدای مردم افغانستان"

خوانندگان گرامی صدای مردم افغانستان! در این اواخر یک عده افراد با حسن نیت و یا ساده‌لوحی، بر مبنای نیت نیک شخصی و یا عواطف و احساسات عامیانه در رسانه‌های چاپی می‌نگارند که با ارایه‌ی برنامه‌ی بازسازی و نوسازی متوازن می‌توانند جلو فساد را گرفته، تغییرات بنیادین را در کشور به وجود آورده و زمینه‌ی توسعه سیاسی و رفاه اقتصادی را فراهم کنند. اینگونه مقالات و نظریه‌پردازی به ویژه در دوران "حکومت وحدت ملی" نهایت افزایش یافته است. به گمان اینجانب و یا به روایت تاریخ دردآور افغانستان می‌توان گفت که این پدیده زاده‌ی نظام‌های پس از بن اول ۲۰۰۱م نیست. پدیده‌ی فساد در این کشور با تاریخ عرفی افغانستان عجین و حتا در بسیاری موارد درون اعتقادات و باورهای عقیدتی آن رسوخ داشته است. در امثال و حکم و ضرب‌المثل‌های عامیانه وجیزه‌های زیبا و زیادی در این زمینه وجود دارد؛ هیچ پشک برای رضای خدا موش نمی‌گیرد. توبه پیشی (پشک) از بی‌موشی است. بدون تایی قلمی تعویذ ملا کار نمی‌کند. بدون نعل‌پایی حواله‌دار از خانه بیرون نمی‌شود. رشوت خانه مصطفا را خراب کرد. ارباب بدون لنگی به نفع کسی کار نمی‌کند. قاضی و رشوت نه خوردن...؟! علاوه بر آن صدها وجیزه‌ی دیگر در آثار کتبی آداب و شعایر فولکلور مردم ما موجود است. آن مسایلی نمودهای روشن در مورد پیشینه‌ی فساد درون ساختارهای اجتماعی و دولتی کشور بوده و یکنوع باور عامیانه وجود دارد که ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در این کشور بر اساس فساد استوار گردیده است و یا به باور دیگر فساد از سرشت ساختارها برخاسته و در این سرزمین ریشه گرفته و بخشی

خوراک و معاش محافظ پرداخت می‌گردد. و از اتوریته سیاسی، اجتماعی، فرهنگی آنان حمایت سیاسی صورت می‌گیرد. موجودیت همه امکانات رفاهی روز به روز پیوندهای سیاسی و اقتصادی آنان را با منابع تمویلی تشدید و میزان وابستگی‌ها را افزایش و سرانجام تقدسات اعتقادی را به یک نوع گرایش‌ات آلوده سیاسی تبدیل و سرشت ذاتی افراد را دگرگون و وجدان‌ها را از مسیر انسانی‌اش به بیراهه می‌کشاند. این لایه که مرجع امید مردم بود با حال و روز این چنینی مبتلا گردیده است. این فساد درون ساختار عرفی و سنتی-اجتماعی به گونه‌ی دیگر دامن زده می‌شود. متنفذان و منوران محلی که روزی درفش میرمسجدی‌خان، کوهدامنی، امین‌الله خان لوگری و گاو سوار شارسرانی را برای استقلال، آزادی و تامین عدالت به دوش می‌کشیدند، در این روزها به نام و القاب گوناگون بنام اعضا و شرکای شورایی ولسوالی، شورای حمایت معارف، وکلای شورایی ولسوالی، وکلای مجلس، سناتوران انتسابی، مشاوران امور اجتماعی و مردمی، فلان و فلان مقام و امثال آن با اهدای معاشات بلند تطمیع و در خدمت گرفته می‌شوند. افراد ناخوانده، سند فراغت صنف دوازدهم و لیسانس را حاصل و دانشجویان در دانشگاه‌های دولتی و خصوصی به گونه‌ی دیگر خوانده و یا با آموختن چپترهای قرون وسطایی از محضر استادان فاقد سواد فارغ و یا مکتب نرفته و ناخوانده با استفاده از وسیله و روابط به بورسیه‌ها رفته و از آنجا با مدرک بالابند علمی به وطن برگشته و با بهره‌گیری از همان ابزار به کار درون سیستم اداری وارد میشوند.

به گمان اینجانب و یا به روایت تاریخ دردآور افغانستان می‌توان گفت که این پدیده زاده‌ی نظام‌های پس از بن اول ۲۰۰۱م نیست. پدیده‌ی فساد در این کشور با تاریخ عرفی افغانستان عجین و حتا در بسیاری موارد درون اعتقادات و باورهای عقیدتی آن رسوخ داشته است. در امثال و حکم و ضرب‌المثل‌های عامیانه وجیزه‌های زیبا و زیادی در این زمینه وجود دارد؛ هیچ پشک برای رضای خدا موش نمی‌گیرد. توبه پیشی (پشک) از بی‌موشی است. بدون تایی قلمی تعویذ ملا کار نمی‌کند. بدون نعل‌پایی حواله‌دار از خانه بیرون نمی‌شود. رشوت خانه مصطفا را خراب کرد. ارباب بدون لنگی به نفع کسی کار نمی‌کند. قاضی و رشوت نه خوردن...؟! علاوه بر آن صدها وجیزه‌ی دیگر در آثار کتبی آداب و شعایر فولکلور مردم ما موجود است.

در این مورد لازم است به ماهیت ساختار سیاسی کشور (سه قوه) توجه و سپس بعد از بررسی آن نیروها به قضاوت پرداخت. انتخاب نظام‌ها و در این اواخر پروسه‌ی انتخابات ریاست جمهوری، شورای ملی، شوراهای ولایتی و گزینش سران سه قوه و کمیسیون‌های ظاهرین مستقل و ملی که در جریان تاریخ معاصر کشور افشاح آن بر همگان مشهود شده است، در مجموع از بستر فساد، تقلب، جعل، تظاهر و ریاکاری به میان آمده است. در کشوری که روسای کمیسیون‌های به ظاهر مستقل آن، از همه بیشتر وابسته بوده و ناقضان حقوق بشر بر اریکه دفاع از حقوق بشر نشسته و نمایندگان به ظاهر نهادهای علمی بی‌سوادتر از یک فرد بازاری بوده و ذم نهادهای مدنی وابسته به یک نهاد غیرمشرع سیاسی و یا سفارت خارجی باشد، اکثریت قاطع رسانه‌های آن از مجاری ضد ملی تمویل شوند، ملایش از جیب فلان عرب و یا ایرانی و پاکستانی معاش بگیرد، استاد و معلمش معاش خور از کیسه فلان کشور خارجی باشد، روشنفکرش جز وابستگی به NGO و دلدادگی به مقام و پول دیگر مدینه فاضله نداشته باشند و افسر و عسکرش معاش ماهوار از ماورای ابحار اخذ نماید، یقین پدیده‌ی بنام شئون ملی در آن کمرنگ خواهد بود و انسان‌هایش جز اسارت در هوا و هوس‌های میان تهی و وارداتی دیگر گزینه‌ی نمی‌خواهند داشت. در این حالت چگونه می‌توان در آنجا از مبارزه با فساد سخن گفت؟

امیدوارم پاسخ شما را در آینده با خود داشته باشم.

با احترام

جوانان و اعتیاد

مهاجرت، معاشرت با دوستان ناباب، تمایل به سیگار کشیدن و... در گرایش جوانان به مواد مخدر نقش داشته اند. اما وقتی افراد جامعه بخواهند در سطح ملی از تولید، قاچاق و مصرف این مواد خانمانسوز جلوگیری کنند، شاهد کاهش آمار معتادان، انحرافات اجتماعی و آسیب‌های دیگر خواهیم بود. در سطح میانه، نهادهایی چون خانواده، مدرسه، دانشگاه و... در گرایش جوانان به مواد مخدر در میان جوانان نقش موثری دارد؛ به خصوص خانواده به عنوان مهم‌ترین و کلیدی‌ترین عنصر اجتماعی شدن در گرایش جوانان به اعتیاد یکی از بزرگ‌ترین عامل است. مهم‌ترین نمونه‌های خانوادگی موثر در گرایش فرد به اعتیاد را می‌توان در خانواده‌های از هم گسیخته جستجو کرد، زیرا در این نوع خانواده انسجام بیشتر دیده نمی‌شود. آسیب‌های جبران ناپذیری متوجه این نوع خانواده‌ها می‌شود که اعتیاد یکی از پیامدهای آن است. از جمله عوامل خانوادگی‌یی که نقش موثری در گرایش اعضای خانواده به اعتیاد را تشدید می‌کند، اختلافات خانوادگی، تضادهای شدید فکری-سلیقه‌یی و عاطفی میان پدر و مادر و فرزندان، عدم توجه والدین به خواسته‌های منطقی فرزندان، تحقیر فرزندان، پرخاشگری و تندخویی بی‌مورد والدین نسبت به فرزندان، آسان‌گیری و سخت‌گیری بیش از حد خانواده‌ها، شغل پدر و مادر، ضعف‌های شخصیتی والدین، عدم نظارت والدین بر دوستان و معاشرت فرزندان، نداشتن تفریح، طلاق، نبود والدین یا یکی از والدین، سواد کم والدین، بیکاری و فقر خانوادگی و... است. اما همین نهاد خانواده نیز می‌تواند نقش موثری در کاهش، از بین بردن و پیش‌گیری از اعتیاد در میان اعضای خانواده داشته باشد؛ مثال، اگر والدین و بزرگان خانواده‌ها به فرزندان‌شان بیاموزند که مسوول کارهایی که انجام می‌دهند، هستند و در مکتب نیز راه‌های حل مساله را برای جوانان و نوجوانان بیاموزند، چون معتادان اکثرن قربانی آموزش‌ندان مهارت‌هایی است که مسوولیت‌شان را نهاد خانواده و نهادهای آموزش و پرورش به عهده دارند، می‌توانند از معتاد شدن اعضای خانواده‌شان جلوگیری نمایند.

اگر خانواده‌ها می‌خواهند از گرایش فرزندان‌شان به اعتیاد جلوگیری کنند، لازم است تا برای آنان صادق بودن و راست بودن با اعضای خانواده را بیاموزند و کاری نکنند تا آنان موضوعات مرتبط به خودشان و فعالیت‌های‌شان را به آنان نگویند. زیرا، وقتی در میان اعضای خانواده خاموشی مطلق حاکم بود و کسی با کسی درد دل نداشت، حرفی نزد و از فعالیت‌ها، و حتا جرم و گناه‌های‌شان اعتراف نکرد و فضای دوستانه و صلح‌آمیزی در فضای خانواده حاکم نبود، فرد به پنهان‌کاری روی می‌آورد و پنهان‌کاری و دروغ‌گویی بزرگ‌ترین مانع پیش‌گیری از اعتیاد و دیگر انحرافات اجتماعی می‌شود.

گرچه از نظر علمی پیشگیری بر درمان مقدم بوده است اما اعتیاد از جمله‌ی بیماری‌های چند جانبه است که تلاش‌های برای درمان و پیش‌گیری از آن آسان نیست، زیرا زیرساخت‌هایی که به رشد اعتیاد منجر می‌شود، خیلی پیچیده و چندجانبه است. یک و یا دو عامل در معتاد شدن فرد نقش ندارد که بتوان آن را شناسایی و از میان برداشت و یا به حداقل کاهش داد، بلکه اعتیاد همان طوری که پیامدهای بی‌شماری از آسیب‌های اجتماعی و انحرافات اجتماعی چون قتل، سرقت، طلاق، انحرافات جنسی و اخلاقی، تجاوز، جنگ و درگیری، خودکشی، کودک‌آزاری را به دنبال دارد، عوامل متعددی نیز در شکل‌گیری آن نقش دارد.

در نهایت پیشنهاد من به در سطح خرد این است که جوانان، اعتیاد، استقبال از مرگ است؛ مرگی که تدریجی و دردآور است، مرگی که هیچ عزتی در آن نیست. شاید بتوان با اعتیاد خود را از مشکلات رهایی بخشید و در یک زندگی مادام‌الخمر و نشنگی همیشگی بسر برد، اما روزی می‌رسد که همین نشنگی هم لذتی نخواهد داشت، آن وقت نه تنها از مشکلات زندگی رهایی نمی‌یابید بلکه به حدی در این مشکلات غرق می‌شوید که هر دم آرزوی مرگ می‌کنید، اما آن‌زمان مرگ نیز شما را همراهی نخواهد کرد. پس مواظب خودتان باشید، چون هیچ کس بجز خودتان نمی‌تواند بر مشکلات‌تان غلبه کند. فقط کافی است که روش‌های حل مساله را بیاموزید.

از سوی دیگر، در سطح میانه، نهادهای مسوول از انجوها گرفته تا نهاد خانواده در پیشگیری از اعتیاد در میان جوانان و زنان و دیگر اقشار جامعه اثربخشی خاصی نداشته اند. پول هنگفتی که به انجوها جهت پیشگیری و تداوی معتادان داده شده، نتوانسته موثریت لازم را داشته باشد. پیشنهاد من در سطح میانه این است که اگر نهادهای ذی‌دخل از انجوها گرفته تا خانواده نقش موثری در پیشگیری و تداوی معتادان ایفا نمایند، باید با معتادان و کسانی که تمایل به معتاد شدن دارند، برای پیشگیری و تداوی آن از روش‌های میکانیکی کار نگیرند. برعکس می‌توانند از شیوه‌ی یاددهی حل مساله استفاده کنند، چون یکی از شیوه‌هایی که یک معتاد می‌تواند از اعتیاد رهایی یابد این است که به او روش چگونگی حل مسایلی که او را به اعتیاد واداشته، آموختند. این روش حل مساله، نه تنها برای ترک اعتیاد مفید است، بلکه برای ادامه‌ی زندگی و امید یافتن بیشتر به زندگی نیز مثر است. پیشنهاد دیگری که می‌توانم به خانواده‌ها بدهم این است که متوجه فرزندان‌تان باشید، حتا اگر باور دارید که فرزندان‌تان را اعتیاد تهدید نمی‌کند، باز هم باید مراقب‌شان باشید، زیرا با یک بار مصرف موادی چون کراک، کرسنال، هیروئین و... هم می‌شود معتاد شد.

در چند سال اخیر مبارزه با تولید، کشت، قاچاق و سوءمصرف مواد مخدر در اولویت نبوده است. پیشنهاد اخیر من در سطح کلان اینست که سیاست‌مداران و برنامه‌ریزان اجتماعی ما برای اینکه بتوانند اقشار و طبقات مختلف جامعه را از دست این امپراتوری نامرئی نجات دهند، از یک طرف مبارزه با تولید، کشت و قاچاق و سوءمصرف مواد مخدر را در اولویت فعالیت‌های‌شان قرار دهند و از طرف دیگر، در کنار تدوین سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی برای بهبود وضعیت زندگی مردم، در تطبیق پالیسی‌ها و برنامه‌ها و قانون مرتبط به مواد مخدر نهایت تلاش و زورند، در غیر آن همان طوری که تا به حال گراف کشت کوکنار در افغانستان سیر صعودی خود را پیموده، آمار معتادان نیز سیر صعودی خود را خواهد پیمود.

پانویس‌ها:

- ۱- روزنامه‌ی اطلاعات روز، یکشنبه، ۲۰ قوس، ۱۳۹۳، شماره ۷۳۷ و دوشنبه، ۱ جدی، ۱۳۹۳، شماره ۷۳۸، کابل
- ۲- سایت وزارت مبارزه با مواد مخدر- MCN.GOV.AF
- ۳- آقابخشی، حبیب (۱۳۷۹)، "اثرات اعتیاد پدر بر کارکردهای خانواده"، فصل‌نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره ۱۰، ص ۹
- ۴- محبوبی‌منش، حسین (۱۳۸۲)، "اعتیاد مردان، تهدیدی علیه زن و خانواده"، فصل‌نامه‌ی شورای فرهنگی-اجتماعی زنان، سال ششم، شماره ۲، ص ۷۰

بحران اوکراین

"جنگ سرد جدید"

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، لیبرالیسم غربی به سرکردگی ایالات متحد آمریکا، ذوق زده‌ی پیروزی بی‌شمار شد که در نتیجه‌ی پایان جنگ سرد بدست آمده بود. حالا دیگر نه خبری از رقیب سرسختی چون شوروی بود و نه هم قدرت تازه‌ی که بتواند هم‌اورد ژئوپولیتیک آمریکا در جهان باشد. خودسری‌های ناتو و عضوگیری‌اش از کشورهای حوزه‌ی بالکان، با سکوت از سوی روسیه تحمل شد. آمریکایی‌ها اما با راه‌اندازی انقلاب‌های رنگی در همسایگی روسیه تلاش کردند تا ساحه‌ی نفوذ این کشور را تنگ‌تر کنند؛ مساله‌ی که روسیه‌ی تازه برخاسته از میان آوار اتحاد جماهیر شوروی را عصبانی کرد. پشتیبانی قاطع از رژیم بشار اسد در سوریه و سهم‌گیری فعال در بحران اوکراین از راه‌هایی بود که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه می‌توانست انتقام تحقیرهای غرب را بگیرد. سیاست غرب به هدف سرنگونی رژیم بشار اسد در سوریه موثریت زیادی نداشت و برعکس روسها نقش‌شان را خوبتر بازی کردند. در اوکراین هم ولادیمیر پوتین موفق شد تا شبه‌جزیره کریمه را به خاک کشورش بی‌افزاید؛ کاری که با واکنش تند اتحادیه‌ی اروپا و ایالات متحد آمریکا روبرو شد و تحریم‌ها علیه روسیه را در پی آورد. اما برخلاف تمام هشدار و تهدیدهای غرب در پیوند به دخالت روسیه در بحران اوکراین، مسکو راه خودش را رفته و با پشتیبانی از شورشیان لوهانسک و دونتسک، سیاست منطقه‌ی خود را

روسیه‌ی امروز دیگر آن کشور بحران‌زده‌ی سالهای پس از فروپاشی شوروی نیست. مقامهای بلندپایه‌ی روس بارها تاکید کرده‌اند که زیر بار تک‌روی‌های تحقیرآمیز غرب به رهبری ایالات متحد آمریکا نمی‌روند. ولادیمیر پوتین در یک بحث جهانی در والدای گفت، دوست دارد آمریکا پایش را از امور مربوط به روسیه بیرون بکشد و از این که وانمود کند جهان را اداره میکند، خودداری کند. تازه‌ترین موضع‌گیری را هم سرگی لاوروف، وزیر امور خارجه‌ی روسیه در کنفرانس امنیتی مونیخ داشت. وی گفت: "غرب باید تصمیم بگیرد که خواستار چگونه ساختاری از امنیت است: بدون روسیه، با روسیه یا علیه روسیه." این موضع‌گیری‌ها نشان می‌دهد که دوران یک‌تازی‌های امپریالیستی ایالات متحد آمریکا در حال به سر رسیدن است. در حال حاضر شورشیان هوادار روسیه در شرق اوکراین از موقف برتر نظامی برخوردار اند و به نظر می‌رسد که آلمان و فرانسه به عنوان سردمداران اتحادیه‌ی اروپا به درستی درک کرده‌اند که جنگ راه حل بحران اوکراین نیست. گفتگوهای ۱۶ ساعته‌ی آنگلا مرکل، نخست‌وزیر آلمان و فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهور فرانسه با ولادیمیر پوتین در مینسک که منجر به توافق صلح میان طرفهای درگیر شد، دلیل این ادعا است. اما نگاه فشرده به خواسته‌های طرف‌های درگیر در بحران اوکراین، نشان از این دارد که تنش‌های کنونی میان شورشیان هوادار روسیه و دولت کیف ریشه‌دارتر از آنست که توافقه‌های کنونی

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پیشین، لیبرالیسم غربی به سرکردگی ایالات متحد آمریکا، ذوق زده‌ی پیروزی بی‌شمار شد که در نتیجه‌ی پایان جنگ سرد بدست آمده بود. حالا دیگر نه خبری از رقیب سرسختی چون شوروی بود و نه هم قدرت تازه‌ی که بتواند هم‌اورد ژئوپولیتیک آمریکا در جهان باشد. خودسری‌های ناتو و عضوگیری‌اش از کشورهای حوزه‌ی بالکان، با سکوت از سوی روسیه تحمل شد. آمریکایی‌ها اما با راه‌اندازی انقلاب‌های رنگی در همسایگی روسیه تلاش کردند تا ساحه‌ی نفوذ این کشور را تنگ‌تر کنند؛ مساله‌ی که روسیه‌ی تازه برخاسته از میان آوار اتحاد جماهیر شوروی را عصبانی کرد. پشتیبانی قاطع از رژیم بشار اسد در سوریه و سهم‌گیری فعال در بحران اوکراین از راه‌هایی بود که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه می‌توانست انتقام تحقیرهای غرب را بگیرد.

فعالتر از گذشته پیش برده است. ایالات متحد آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا که از دولت اوکراین در برابر شورشیان هوادار روسیه پشتیبانی میکنند، با افزایش تحریم‌ها علیه روسیه تلاش کرده‌اند تا مانع پیش‌روی‌های دولت پوتین شوند.

در حالیکه هردو طرف درگیر در بحران اوکراین (روسیه و غرب) خواهان آتش‌بس و برقراری صلح در این کشور هستند، دولت کیف و شورشیان هواخواه روسیه توافق‌های آتش‌بس دوطرفه را نادیده گرفته و دست به حمله‌های نظامی علیه هم زده‌اند.

درگیری میان شورشیان لوهانسک و دونتسک و دولت اوکراین، وضعیتی را پیش آورده که برخی از آگاهان مسایل جهانی از آن به عنوان "جنگ سرد جدید" یاد می‌کنند. میخایل گورباچف، آخرین رهبر شوروی پیشین آخرین هشدار داده است که "جهان در آستانه‌ی یک جنگ سرد جدید است. بعضی‌ها می‌گویند که این جنگ شروع شده است."

با توجه به گسترش جنگ رسانه‌ی غرب علیه روسیه، وضع تحریم‌های اتحادیه‌ی اروپا و ایالات متحد آمریکا علیه مسکو و برعکس، ادامه‌ی همکاری روسیه با شورشیان جدایی‌طلب لوهانسک و دونتسک، و تنش‌هایی که پیش و پس از بحران اوکراین میان غرب به سرکردگی دولت ایالات متحد آمریکا و روسیه (به ویژه در خصوص مساله‌ی نصب سپر دفاع موشکی ناتو در اروپا) پدید آمده، میتوان مدعی شد که "جنگ سرد جدید" از مدتها پیش آغاز شده و در حال شدت‌گیری بیشتر است.

میان سران روسیه، آلمان و فرانسه بتواند به آن پایان دهد. دولت اوکراین خواستار برگرداندن مناطق جداسده به قلمرو خود و خلع سلاح شورشیان است. شورشیان اما در حالیکه با درخواست خلع سلاح مخالفت میکنند، خواهان به رسمیت شناخته‌شدن جمهوری‌های لوهانسک و دونتسک هستند.

روسیه خواهان دادن خودمختاری به مناطق لوهانسک و دونتسک، بازنگرداندن شبه‌جزیره کریمه به اوکراین، خروج کامل نیروهای این کشور از مناطق جنگی و خواستار ضمانت‌های حقوقی برای روس‌زبانهای شرق اوکراین است. ایالات متحد آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا اما میخواهند که تمامیت ارضی اوکراین احیا شود، دخالت‌های روسیه در اوکراین پایان یابد، نیروهای روسی از شرق اوکراین بیرون شده و دموکراسی کامل در لوهانسک و دونتسک برقرار گردد.

تا کنون هیچ یک از طرفهای درگیر خواسته‌های طرف مقابل را نپذیرفته و آنچه رویش به توافق رسیده اند، برقراری آتش‌بس بوده که آنهم به زودی شکسته شده است.

به هر حال، بحران اوکراین نشان از حادثشدن تضادهای امپریالیستی میان روسیه و ایالات متحد آمریکا دارد و به نظر نمی‌رسد که به سادگی فروکش کند. به ویژه اگر پای چین به عنوان نخستین اقتصاد دنیا (که پس از آمریکا بیشترین بودجه‌ی نظامی را دارد) در درازمدت به این تنش کشیده شود، "جنگ سرد جدید" همچنان سرد باقی نخواهد ماند و منجر به برخوردهای نظامی هولناک خواهد شد.

برگی از تاریخ

یادی از حکومت مجاهدین در کابل

"در کابل آن روزها، دیگر هیچ نشانی از تمدن انسانی باقی نمانده بود، برق، آب، سرویس، تیل، تلفون، که مظاهر تمدن اند، وجود نداشت. دکان‌ها و مغازه‌ها غارت شده بودند و یا از ترس غارت‌شدن تخته‌کوب. تن سرک‌ها و پیکر عمارت‌ها با هزاران مرمی و شراپنل، تفنگ‌ها و توپ‌ها، سوراخ سوراخ گردیده بود. حفره‌های عمیقی در هر کوچه و هر کوی و برزن به چشم می‌خورد. حفره‌هایی که به گورهای شوم، تاریک و سیاهی شبیه بودند. از قساوت، بی‌رحمی و بی‌مروتی آدم‌ها، سخن می‌گفتند. درها، کلکین‌ها، سقف‌ها، درختان، موتورها، گادی‌ها، کراچی‌ها، قالی‌ها، کتاب‌ها می‌سوختند و همراه با چمن‌زارهای بهشت‌گونه‌ی کابل به خاکستر مبدل می‌شدند و آخرین میخ‌ها به مظاهر ترقی و تمدن انسانی کوبیده می‌شد. شهر پر از طنین و غرش راکت‌ها، هاوان‌ها، سکرها و اورگان‌ها بود، انفجارها لاینقطع ادامه داشت و میلیون‌ها مرمی از طرف شهر به طرف دیگر آن فیر می‌گردید و خطوط آتشی در آسمان کابل از خود بجا می‌گذارد. راکت‌های دستی بی‌شمار بودند و در دست هر عجمی و عربی صدای انفجار این راکت‌های مرگ‌بار که از زیر گوش انسان فیر می‌گردید با صداهای مقدس الله‌اکبر و نعره‌های تکبیر تفنگ‌داران ژولیده‌موی مخلوط می‌گردید و شهر کابل را به روز رساخیز شبیه می‌ساخت. روزی که آدم‌ها سردرگم اند و کسی در هوای دیگری نیست، همه می‌دوند، می‌دوند تا بجایی برسند. در سرک‌های به حفره نشسته و داغ‌دار کابل، موتورها پای کپ، لندکروزها، پیژاروهای آخرین سیستم با نمبر پلیت‌های پاکستانی، آدم‌هایی با قیافه‌های بیگانه و پر از پشم و ریش با سرعت سرسام‌آوری به این طرف و آن طرف در حرکت اند. آدم‌هایی با دریشی‌های کوماندویی پاکستانی و عربی، آدم‌هایی با پتوها، پکول‌ها، دستمال‌های راه راه، عرقچین‌ها، دستارها و غرق در اسلحه با ریش‌های سرخ، زرد، سیاه، سفید، نارنجی، پهن کوتاه و دراز و موهایی که حلقه‌حلقه از پشت گوش‌ها جوانه زده است، و دلالت بر تشخص! هر چه بیشتر مالک آن می‌نماید. در شهر دیگر دریشی‌پوشی را نمی‌توان یافت. زیرا که از وزیر تا کاتب پیراهن و تنبانی دست و پا کرده و به تن خویش چسپانده اند. با کلاهی یا پکولی و پتویی، پتوهای پاکستانی و ایرانی مُد روز شده است و پکول‌های شورای‌نظار باب بازار! که خریدارانی از هر قماش دارد. ریش‌های مردم کابل با چنان سرعت محیر العقول‌ی قد می‌کشند و رشد می‌کنند که تشخیص آشنا و بیگانه مشکل گردیده است. برای سلام می‌دهند، مرد ریش‌دار و پکول به سری و تو تحیر و تعجب به وی می‌نگری و به خود فرو می‌روی و به قدرت خداوند یکتا "ج" یکبار دیگر سر تعظیم خم می‌کنی.

زن‌ها نیز روزگار دشواری را می‌گذراندند، آنها دیگر محکوم به عمری نشستن در کنج منزل شده‌اند. دیگر ادعای تساوی حقوق زن و مرد رنگ باخته است. زنان که حتی در منظره از برکت آزادی‌های دموکراتیک گذشته، صاحب دانش، شعور سیاسی و فرهنگ پیشرفته نسبت به دیگران بودند و حتی در چوکی‌های وزارت و شورا مقام‌های بلندی را احراز کرده بودند، نمی‌توانستند بدین سادگی بر مرگ تمدن و زندانی‌شدن خویش در کنج خانه قانع گردند و بر مرگ آزادی زن گریه سر ندهند و ماتم نگیرند. علی‌الخصوص که مکاتب بسته شد، پوهنتون و پلی‌تخنیک کابل و سایر مراکز علمی و فرهنگی از فعالیت باز ماندند. دیگر در هیچ مکتب و هیچ موسسه‌ی، نه کاغذی، نه دفتری، نه کتابی، نه تخته‌ی، نه دری و نه پنجره‌ی وجود داشت. معارف و فرهنگ کاملاً دستخوش چپاول و غارت قرار گرفته بود و دیگر فاتحه علوم و فنون عصری خوانده شده بود. غارت و چپاول در شهر بیداد می‌کرد. همه چیز از مرغ گرفته تا آدم دزدی می‌شد. همه چیز از سیر تا پیاز به یغما می‌رفت، دیگر غارت متداول و چور شیوع یافته بود؛ اولتر از همه حساب موتورها دولتی اعم از موترهای سواری، جیب و لاری را رسیدند. موتورها آب‌پاش، اطفائی، جنازه، امبولانس‌ها، موتورها ملی‌بس و حتی سرویس‌های برقی روبرو شدند و با قطعه‌قطعه گردیدند و آنچه بدست آمد فروخته شد. سپس به سراغ موتورها شخصی رفتند. آنها با پروری و وقاحت مردم را از موتورها شان پیاده کرده و با تهدید موتورها را تصاحب می‌کردند و با گستاخی کم نظیری گاراژهای مردم را باز می‌کردند و می‌شکستند و موتورها را چر کرده با خود می‌بردند. بی‌رحمی سرحدی نداشت و ظلم و ستم تمام مرزها را شکستاده بود. در دفاتر دولتی، در موسسات، کارخانه‌جات، فابریکات، سینماها، کلوب‌ها، دیپوها، تصدی‌ها، شرکت‌ها، بانک‌ها و... زبان نداشتند که از بی‌فرهنگی، بی‌رحمی و بی‌مسئولیتی آدم‌ها سخن بگویند، زیرا که هر میز و چوکی و اثاثیه‌ی دیگر، هیزم چای جوش و دیگ آنها گردیده بود. تلویزیون‌ها و یخچال‌ها، بادپکه‌ها، تلفون‌ها، کمودها، دستشویی‌ها، آینه‌ها، همه و همه چیز یک اداره یا سرقت گردیده بود و یا توسط ضربات راکت -کلاشکوف و نیش برچه‌ها سوراخ سوراخ گردیده و از ریخت افتاده بودند. ماشین‌ها، جنراتورها، پمپ‌ها، سلیندرها، چکش‌ها، برمه‌ها و اره‌ها دزدی گردیده بودند و در بازار کابل یا پشاور دست به دست می‌گشتند و در بدل ارزان‌ترین و ناچیزترین قیمت‌ها فروخته می‌شدند و یا معاوضه می‌گردیدند. در ضمن ادارات، در دهلیزها، تثناب‌ها بوی نضوار دهن، بوی تنباکو، بوی چرس، بوی ادرار و فضلات آدم‌ها، مشام انسان را آزار می‌داد و بوی گند، عفونت و کثافت تهوع‌آور بود و غیر قابل تحمل. سرک‌ها پر از خاک، گل و لای شده بودند. خانه‌ها، تاریک، غمزده، عبوس، افسرده و ساکت به نظر می‌آمدند. دیگر از هیچ منزلی نور و روشنایی پیدا نبود. در عوض از هر در و هر پنجره صدای گریه، نوحه و شیون به گوش می‌خورد. مردمی که در مرگ عزیزان خویش می‌گریستند و ماتم داشتند. کسانیکه نتوانسته بودند اجساد عزیزان خویش را در قبرستان دفن نمایند و ناگذیر در وقفه‌ی آتشباری‌ها در درون حویلی‌ها صحن اتاق‌های خویش دفن می‌کردند. مردمی که مرهمی برای تداوی جگر گوشه‌گان زخمی خویش نمی‌یافتند، می‌گریستند، به طوری که از هر دری اندوه مرگ، نیستی و شرنگ تلخ و جانگذاز هجران احساس می‌شد. چه دورانی بود؟ دورانی که قیمت یک انسان معادل یک مرمی تفنگ و یک پارچه‌ی نازک راکت تنزل کرده بود.

آری، کابل زخمی و خون چکان بود و داشت در حمام خون غرق می‌شد و به سختی سرش را بالای شانه‌هایش نگهداشته بود.

روزهای ۶-۷-۸-۹-۱۰ الی دوازده ثور با این باور و امید گذشت، ولی وضع بدتر شد. هیچ‌گونه نشانه و اثری از بهبود وضع پیدا نشد. آنها، این کتله‌های نجیب انسانی، این اکثریت خاموش و قانع با شانه‌های افتاده و لب‌های بهم دوخته شده، می‌دیدند که همه چیز در پیرامون آنها نابوده می‌گردد و شهر عزیز شان از دست می‌رود. دیگر آرزوها بریاد رفته بود و امیدها به یأس مبدل شده بود."

منبع: عظیمی، محمد نبی، ۱۳۸۷، اردو و سیاست در سه دهه‌ی اخیر افغانستان، جلد اول و دوم، چاپ سوم، پشاور: میوند

دو دموکراسی در یک نگاه

و ظهور افکار سنتی و عرفی را در سرآغاز دهه‌ی چهل آنچنان به حاشیه رانده بود که درون کمیته‌ی تسوید و شورای مشاوران هیچگونه علایم و آثاری از موجودیت فزیک و فشار اعتقادی آنان به ملاحظه نمی‌رسید، برعکس در جریان سرهم‌بندی و مسوده‌نویسی قانون اساسی اخیر، با وجود موجودیت قوت‌های جنگی ناتو، ایالات متحد امریکا و مدافعان حقوق بشر و نمایندگان ملل متحد، نه تنها موجودیت فزیک، بلکه علایق شخصی و باورهای اعتقادی و عرفی ساختارهای سنتی، کاملن کمیته تسوید و جرگه‌ی تصویب را مشبوع و برخلاف دهه‌ی چهل، نیروهای دموکراتیک و عدالت‌خواه را به حاشیه رانده بود.

در آن سند تمرکز قدرت در عین حال که از سلطه‌ی خانواده‌ی حکمران خارج گردید، به نفع نیروهای نو توزیع گردید. در حالیکه در سند اصلی دموکراسی و جمهوریت اخیر قدرت نه تنها متمرکز گردیده و در دست رئیس جمهور، به عنوان یک ابزار قرار گرفت، بلکه قدرت سیاسی درون تیم‌ها و حلقه‌هایی توزیع گردید که کاملن مغایر با افکار حلقه‌ها و تیم نخست- وزیران دهه‌ی چهل قرار داشتند. اعتبار عملی توزیع قدرت در این دموکراسی به نفع نیروها و حلقه‌هایی صورت گرفته که کاملن تمایلات شدید با خصوصیات ضد دموکراتیک این قانون اساسی دارند.

در دموکراسی دهه‌ی چهل صلاحیت شاه و صلاحیت صدراعظم، نمی‌توانست، مصوبات قوه‌مقننه را به چالش کشانده و یا آنرا وتو نماید، در حالیکه در دولت گذشته به تأسی از همین قانون اساسی، نه تنها مصوبه‌ی لویه‌جرگه را در مورد امضای پیمان امنیتی بلکه در مورد وزرا، رئیس دادگاه عالی و ده‌ها مسایل دیگر که از مجلس نمایندگان گذشته بود، یا با وتو یا با روزگزارانی عملن رد گردید.

نخست وزیران و اعضای کابینه‌ی آن عهد دارای تمایلات مختلف سیاسی، اعتقادی بوده، اما زیر چتر آن قانون، بعد از کسب تأیید مجلس نمایندگان راهکار ویژه و خاص خود را انجام می‌دادند. اما در قانون اساسی اخیر باوجود آنکه وزرا، روسای قوه قضائیه و کمیسیون‌های به ظاهر مستقل، ریاست امنیت ملی و بانک مرکزی افغانستان بعد از کسب تأیید مجلس اصولن حق دارند تا با استقلال عمل نموده و برنامه‌های شان را تطبیق نمایند، اما امتیازطلبی رهبران جهادی که آنان مکلف اند تا از آن فلترها عبور نمایند، در کنار باج‌خواهی و کلای مجلس، انواع لابی‌های داخلی و خارجی، شرکت‌های تمویلی و شخصیت‌های عرفی که در عزل و نصب کارمندان و تطبیق برنامه‌ها تأثیرگذارند، از جمله چالش‌هایی است که امکانات عملی کار و تطبیق برنامه‌ها را از آنان سلب می‌نماید.

ابوالحسن بنی صدر، رئیس دولت جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب ۲۲ دلو ۱۳۵۷ در اثر وزیران بنام اقتصاد توحیدی می‌نویسد: "پادشاهی در مصر به خواهرش عاشق گردیده و برای ارایه‌ی راه حل موضوع را با علمای آن عهد(علمای دینی پیش از اسلام) در میان گذاشت. آنان بعد از رایزنی و ترس از غضب شاه، برایش نوشتند که در کتاب مقدس ازدواج با خواهر جواز ندارد، اما گفته شده که شاه به عنوان سایه‌ی خدا هرچه دلش خواست می‌تواند انجام دهد." در دموکراسی اخیر با وجود آنکه تفکیک قوای سه‌گانه در قانون اساسی اظهار گردیده ولی عملن هر سه قوه دست‌نگر رئیس دولت بوده و بعد از نیم قرن رئیس دولت در قانون اساسی اگر به منزله‌ی سایه‌ی خدا قدر و قیمت ندارد اما ترس نیم سایه‌ی آن به مثابه شمشیر داموکلس هر روز روی سر سران سه قوه، رئیس امنیت، رئیس بانک مرکزی افغانستان، کمیسیون‌های بنام مستقل و حتا در عزل و نصب یک سرباز و پولیس و یا مامور رتبه ۸ هم در هوا می‌چرخد. در این حالت هر فردی که برون و یا در دورن نظام قرار دارد، باید وضعیت را درک کند، ورنه آن شمشیر کارش را

انجام داده و سپس به هوا پرواز می‌نماید.

در قالب رسمیت این سند که با ماهیت ایدئولوژیک و در بسا موارد غیردموکراتیکش، قدرت نهایت متمرکز گردیده، در واقعیت رئیس قوه مجریه، مظهر هر سه قوه بوده و یا در حقیقت هر سه قوه را ریاست می‌نماید.

اگر به گونه‌ی تخنیکي آمار کلمات در مورد تمرکز اقتدار از عصر امانی تا قانون اساسی اخیر به شمارش گرفته شود در نتیجه به جدول ذیل در مورد صلاحیت زمامدار اول کشور دست می‌یابیم:

عصر	سال	نام قانون اساسی	تعداد کلمات
عصر امانی	۱۳۰۱	اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان	۲۴۷
عصر نادرشاهی	۱۳۱۰	اصول اساسی دولت علیه افغانستان	۳۴۴
عصر محمد ظاهر شاه	۱۳۴۳	قانون اساسی افغانستان	۱۰۹۴
عصر جمهوری محمد داوود	۱۳۵۵	قانون اساسی جمهوری افغانستان	۸۴۵
عصر ببرک کارمل	۱۳۵۹	اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان	۷۵۶
عصر داکتر نجیب	۱۳۶۶	قانون اساسی جمهوری افغانستان	۵۴۱
عصر کرزی	۱۳۸۲	قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان	۱۲۰۴

سند اساسی دموکراسی اخیر که در شکل با بار دموکراتیک و مدنی تدوین اما در محتوا به شدت در آن قدرت متمرکز گردیده، در کنار تمرکز قدرت، تمایلات ساختارهای حاکم، که با مدرنیته و دموکراسی صادقانه همکاری نمی‌کنند، در کل مدنظر قرار گرفته است. از همان سبب در زیر چتر حمایت این قانون، رعایت آزادی مطبوعات، هرگز به دوران صدارت نور احمد اعتمادی و وزیر اطلاعات و کلتورش دوکتور محمد انس و دوکتور محمود حبیبی که نه تنها حق اجتماعات برای جریان‌ها و احزاب غیررسمی را مطابق آن سند منظور می‌نمود، بلکه تریبون‌های چپ و راست را در ساحة نشر رسانه‌های چاپی و اظهار نظر خیابانی هم اجازت داده بود، دیگر ناممکن به نظر می‌رسد.

دموکراسی اخیر، که سند اساسی آن اختلاط از باورهای عقیدتی سنت و رسوم عنعنوی قبیله‌ی و تمایلات اومانستی و لیبرالیسم غربی است، در مجموع وزنه‌ی باورهای دینی در آن کفه‌ی سنگین‌ترازو را تشکیل می‌دهد. در این سند سنت قبیله‌ی در اختلاط با تمایلات فرهنگی و حقوق بشری افراد، آنچنان وارد فرهنگ رسمی کشور گردیده که به گونه‌ی عریان یک نوع لیبرالیسم ریاکارانه را رسمیت می‌بخشد. در لیبرالیسم کنونی نه تنها هویت فرد در مقابل هویت جمعی بی‌اثر نیست، بلکه بالمقابل در این سند فرد به عنوان نمود از روابط خونی تباری و فرهنگی، ارزش‌گذار بوده و باور آن به لیبرالیسم، ملی‌گرایی و حتا به عنوان وطن‌دوستی پیام‌های برگرفته از آن تمایلات را کاذبانه با خود حمل می‌نماید.

زیر چتر حمایت سند اساسی این دموکراسی، که ظاهرن افراد با باورهای قبیله‌ی و تعلقات دیگرش بی‌باور نشان داده می‌شود، در شرایط حساس حتا نوگرایان و لیبرالیست‌های شناخته شده نیز با بهره‌جویی از آن تمایلات سنتی باورهای عرفی‌اش را پوشش داده و با برخورد فرصت‌طلبانه و عوام‌فریبانه از آن بهره‌برداری سیاسی می‌نماید.

از آنرو در انتخابات اخیر ریاست جمهوری کاندیداتورها با تکریم و تعظیم به تمایلات قبیله‌ی و عرف محلی وارد میدان گردیده و در نتیجه نتوانستند با کسب واقعی، مشروعیت سیاسی و حقوقی از آن معرکه پیروزمندانه وارد عرصه‌ی دولت - ملت‌سازی گردیده و آن چالش بزرگ تاریخی را از پیش روی مردم افغانستان بردارند. در نتیجه کار به دولت‌سازی قومی یا حکومت وحدت ملی کشید و اعتماد روی این‌گونه دموکراسی و قانون اساسی‌اش به شدت کاهش یافت.

روسها رفتند؛ ما چرا...؟

این تیوری‌سازی دگماتیک و کلیشه‌ی صورت گرفت، نتوانست جایی برای چپ در سیاست کلان باز کند و سرانجام او را در خرده‌کاری‌های سیاسی مصروف کرد.

موقعیت مائوتسه‌دون به عنوان رهبر کمونیست‌های چین که در جریان جنگ علیه جاپان نظریه‌ی ایجاد "جبهه‌ی متحد ملی" را با شانکای شیک داده بود، از هر نظر با موقعیتی که مائویست‌ها در افغانستان داشتند، متفاوت بود. نخست، مائو حزب کمونیست قوی و نیرومند داشت که از نظر تشکیلاتی، سیاسی و تیوریک اصلن با سازمانهای پراکنده‌ی مائویستی در افغانستان قابل مقایسه نبود.

دو دیگر، حزب کمونیست چین در کنار داشتن ارتش قوی و مناطق آزادشده، از پایه‌ی توده‌ی گسترده‌ی در میان مردم برخوردار بود؛ اما برعکس چپ مائویست در افغانستان نه تنها که ارتش نیرومندی در اختیار نداشت، بلکه فاقد پایه‌ی توده‌ی بود و سعی می‌کرد با لباس و پوستین بنیادگرایی اسلامی به جلب و جذب مردم بی‌پردازد.

سه دیگر، در راس رهبری "جبهه‌ی متحد ملی" در جنگ علیه جاپان فردی مثل مائو قرار داشت و نقش حزب کمونیست چین در آن تعیین‌کننده بود. در حالیکه چپ مائویست در افغانستان افزون بر اینکه از نظر تیوریک، مهارت مدیریت یک چنین جبهه‌ی وسیع و گسترده را که بنیادگرایی اسلامی در آن تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی بود، نداشت، بلکه از دید تشکیلاتی و سیاسی به شدت پراکنده و نامسجم بود. دو سازمان کوچک مائویستی هرکدام به گونه‌ی جداگانه جبهه‌های جنگی خود را داشتند و علاقه‌ی صادقانه‌ی هم برای برآمد یگانه و مشترک نبود.

تقلیدهای کورکورانه‌ی چپ مائویست از تیوری‌های مائو سرنوشت بدی برای این سازمانها نوشت. در حال حاضر، سازمانهای یادشده یا از نظر تشکیلاتی و سیاسی به گونه‌ی کامل از میان رفته اند یا هم در حلقه‌های تنگ خانوادگی محدود مانده و صرف روابط پولی و فامیلی آنها را کنار هم نگه داشته است.

نیرویی که باید بر سکوی جنبش خودانگیخته‌ی توده‌ی علیه شوروی پیشین قرار می‌گرفت و این جنبش را به مقاومت مستقل و آگاهانه علیه فیودالیسم و سوسیال‌امپریالیسم مبدل می‌کرد، نه تنها که نتوانست به گونه‌ی مستقل برآمد کند، بلکه با تیوری‌پردازی‌های ساده‌لوحانه، سرباز بنیادگرایی اسلامی شد: خودکشی سیاسی. به بیان دیگر، نیرویی که باید سکان‌دار آزادی‌خواهی در افغانستان می‌بود، سرانجام به سود احزاب و گروه‌هایی جنگید که از نظر ایدئولوژیک با آزادی و دموکراسی دشمنی دیرینه داشتند.

در شرایطی که مردم پشت پرده‌ی بازی‌های بزرگ استخباراتی را در سطح جهانی نمی‌دانستند و اینکه چه قدرتهایی در این بازی‌ها نقش دارند و آنرا تا کجا ادامه می‌دهند، روشن است که چیزی بنام جنبش مستقل ملی که بتواند دورنمای سیاسی افغانستان را پس از خروج روسها تعیین کند، وجود نداشت. هنگامیکه تنظیم‌های جهادی به کابل آمدند، هرکدام هوای دولنداری در سر داشتند و با توجه به امکانات و توان نظامی در دست‌داشته کابل را به شهر چندحکومتی مبدل کردند و انارشی پس از خروج روسها در کشور، زمینه را برای ظهور نسخه‌ی تازه‌ی از بنیادگرایی اسلامی فراهم کرد: طالبان.

گروه طالبان هم که در وابستگی و جیره‌خواری کمتر از تنظیم‌های جهادی نبود به نوبت خود به سود ایالات متحد امریکا از قدرت سیاسی کنار زده شد و حالا ما در کنار بی‌بهرگی از ده‌ها ارزش انسانی دیگر، استقلال و آزادی نیز نداریم: ارزشهایی که مردم این مرز و بوم تا خود را شناخته اند برای رسیدن به آن می‌جنگند، اما تا کنون بدست نیامده است.

منابع

- ۱- شرون، گری(۲۰۱۱)، ماموریت سقوط، چگونه سی‌آی‌ای عملیات براندازی طالبان را در افغانستان رهبری کرد؟، برگردان اسدالله شفايي، کابل: انتشارات تاک.
- ۲- کول، استیف(۱۳۹۲)، جنگ اشباح، برگردان مهندس محمد اسحاق، کابل: انتشارات میوند.
- ۳- محمد یوسف و مارک ادکین، تلک خرس، حقایق پشت پرده‌ی جنگ در افغانستان، برگردان محمد قاسم آسمایی، نشر انترنیتی.

آیا تحول بزرگی...؟

این روزها خبر علاقمندی طالبان برای حضور در گفتگوهای رودرو با دولت افغانستان سوژه‌ی اصلی رسانه‌ها شده است. رسانه‌های پاکستانی به نقل از مقامهای نظامی این کشور نوشته اند که شورای کویته و شبکه‌ی حقانی "صد درصد" حاضر شده اند تا بدون قید و شرط در گفتگوی مستقیم با دولت کابل شرکت کنند. به اساس گزارشها، نظامیان پاکستان به سران طالبان هشدار داده اند که در صورت نپذیرفتن گفتگو با دولت افغانستان، لانه‌ها و پایگاه‌های آنها را در آنسوی خط دیورند مسدود خواهند کرد. این خبرها پس از دیدار اخیر راحیل شریف، رئیس ارتش پاکستان از کابل منتشر شده؛ دیداری که به نظر می‌رسد برای کابل امیدواری‌های زیادی به همراه داشته است. شریف در کابل گفت: دشمن افغانستان، دشمن پاکستان است. این اظهارنظر مقام بلندپایه‌ی نظامی پاکستان که بی‌سابقه خوانده شده، استقبال گرم دولت کابل را به همراه داشته است. پس از این اظهارنظر امیدوارکننده، وزیر داخله‌ی پاکستان هم رابطه‌ی کنونی میان افغانستان و کشورش را بی‌پیشینه خوانده و گفته، "همکاری میان افغانستان و پاکستان در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم مجزبه خواهد کرد."

در همین حال، به اساس گزارشها، دولت پاکستان در یک اقدام کم‌سابقه دست به عملیات علیه مدارس دینی غیررسمی در ایالت خیبر پختونخواه زده و به گفته‌ی مسوولان قسولگری افغانستان در این ایالت، صدها طالب افغان که در این مدارس درس می‌خواندند، مجبور به ترک خاک پاکستان شده اند.

مدارس دینی در پاکستان یکی از منابع مهم سربازگیری در جنگ پنهان آی. اس. آی علیه افغانستان خوانده میشود، اما حالا که اسلام‌آباد می‌خواهد شماری از این مدارس را به بهانه‌ی غیررسمی بودن ببندد، برای بسیاری در کابل مایه‌ی امیدواری شده است.

ظاهرن به نظر می‌رسد که نظامیان پاکستانی این بار در وعده‌هایی که داده اند جدی هستند و سعی می‌کنند در عمل نشان دهند که برای تامین ثبات در افغانستان رویکرد صادقانه در پیش گرفته اند. گرچه هنوز نمیتوان مدعی شد که نظامیان پاکستانی به تعریف یگانه‌ی از تروریسم رسیده اند، اما صراحت گفتار عالی‌ترین مقام نظامی پاکستان و اقدامهای اخیر نشان می‌دهد که تغییراتی در سیاست دستگاه نظامی اسلام‌آباد در پیوند به مساله‌ی افغانستان وارد شده است. مقامهای افغان از این رویکرد به عنوان "تغییر استراتژیک" یاد کرده اند که پس از حمله‌ی طالبان پاکستانی بر یک مکتب نظامی در پشاور رونما شده است. به گفته‌ی مقامهای افغانستان و پاکستان، گفتگوهای مستقیم میان دولت کابل و طالبان در دوسه هفته‌ی آینده آغاز خواهد شد. بنابر این، آیا میتوان مدعی شد که تحول بزرگی در راه است؟



خادم حسین فایز

مقدمه

در سال ۲۰۱۴ افغانستان بالاترین رقم تولید تریاک را در کارنامه‌ی خود داشت؛ در این سال ۲۲۴۰۰۰ هکتار زمین تریاک کشت شده بود که یک رکورد جدید است. این کشور به صورت تخمینی ۶۴۰۰ تن یا حدود ۹۰ درصد تریاک جهان را تولید می‌کند. مساله‌ی مواد مخدر در سطوح بالای دولت افغانستان درهم پیچیده است و اقتصاد آن به گونه‌ی مانند تجارت کوکابین در عصر اسکو بار کلمبیا است. سهم قاچاق کوکابین و تولیدات ناخالص کلمبیا در اواخر سال ۱۹۸۰ شش درصد افزایش یافت. در حال حاضر در افغانستان نظر به برآورد سازمان ملل، وضعیت تریاک ۱۵ درصد اقتصاد کشور را تامین می‌کند و طوری به نظر می‌رسد که با رفتن غرب، افزایش می‌یابد. وندا فیلباب براون، عضو ارشد موسسه‌ی بروکینگز که مصروف مطالعه‌ی اقتصاد غیرقانونی در مناطق جنگ‌زده می‌باشد، می‌گوید: "هر معنایی را که دولت مواد مخدر افاده می‌کند، اگر کشوری با این ویژگی وجود داشته باشد، آن افغانستان است. این در تاریخ بی‌پیشینه بوده است." تصور کنید فقط در ولایت هلمند ۱۰۰۰۰۰ هکتار زمین کوکنار کشت می‌شود. در حالیکه در سال ۲۰۰۰م در سراسر کشور کشت کوکنار توسط رژیم طالبان منع شد و در این ولایت هر کسی کوکنار کشت می‌کرد، طالبان رویش را با تیل موتر سیاه و در سراسر بازار و قریه می‌گرداندند. اما یک سال بعد از آن، تنها در شمال شرق کشور کوکنار محصولات داشت که مشترک توسط طالبان و اتحاد شمال کنترل می‌شد. تولیدات تقریبی تریاک از ۳۲۷۶ تن به ۱۸۵ تن در سال ۲۰۰۱ کاهش یافت. اما این رقم بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در سال ۲۰۰۲ به ۳۴۰۰ تن افزایش یافت. در همین حال، جامعه‌ی بین‌المللی و دولت افغانستان استراتژی‌های رسمی مبارزه با مواد مخدر را روی دست گرفتند که در پنج سال حدود ۷۵ درصد کاهش را نشان می‌داد. در صورت تداوم این روند، در مدت ده سال کشت کوکنار از افغانستان ریشه کن می‌شد. (۱) اما دیده می‌شود که آمار بجای اینکه کاهش یابد، افزایش یافت. این نشان می‌دهد که به گفته‌ی ژاک لوک لیمهو، رئیس اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل (بین سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۳) "مبارزه با مواد مخدر در اولویت نیست و این به معنای یک اتحاد نامقدس با بازی‌گران دارای حمایت‌های مقام‌های بلندپایه می‌باشد."

افغانستان بزرگترین تولیدکننده‌ی تریاک در جهان به حساب می‌آید که ۷۴٪ تریاک نامشروع جهان را در سال ۲۰۱۳م عرضه نموده و از کشورهای عمده‌ی تولیدکننده-ی چرس نیز شمرده می‌شود. سطح کشت کوکنار در سال ۲۰۰۷، به ۱۹۳۰۰۰ هکتار زمین می‌رسید که در مدت چندین سال بعد کاهش یافته بود، ولی در سال ۲۰۱۳ سطح کشت تریاک از سطح ۲۰۰۷ نیز بالاتر رفته و به ۲۰۹۰۰۰ هکتار رسید که تولیدات آن به ۵۵۰۰ تن می‌رسید. این آمار در حقیقت ۳۶ درصد افزایش را نشان می‌دهد، اما در سال ۲۰۱۴ نیز این رقم ۷ درصد افزایش یافت و کشت آن به ۲۲۴۰۰۰ هکتار زمین رسید، که تولیدات تریاک آن به ۶۴۰۰ تن می‌رسد. در کل این آمار سیر صعودی خود را همچنان می‌پیماید و شاید این ارقام در سال ۲۰۱۵ نیز چند برابر افزایش یابد. (۲)

جوانان و اعتیاد



افزایش کشت کوکنار، نه تنها تاثیرات منفی روی جامعه بشری داشته بلکه در سطح ملی نیز تاثیرات سوء آن آشکار است. یکی از این تاثیرات افزایش آمار معتادان در کشور است. هر روز تعدادی از نوجوانان، جوانان، میان‌سالان و زنان به اعتیاد روی می‌آورند. گزارش‌های اخیر حاکی از آن است که گرایش جوانان و زنان به مواد مخدر بیشتر شده است. در این اواخر در یکی از گزارش‌های بی‌بی‌سی آمده بود که "ریموند یانس رئیس هیات بین‌المللی کنترل مواد مخدر سال گذشته گفته بود، "بیش از دو و نیم درصد از جمعیت افغانستان، آنهایی که ۱۵ تا ۶۴ سال عمر دارند، معتاد اند که این رقم، در مقایسه با ۵ سال پیش دو برابر افزایش را نشان می‌دهد."

در این مقاله کوشش شده است تا گرایش جوانان به مواد مخدر عامل‌یابی شود.

تعریف مفاهیم

اعتیاد

اعتیاد نظر به لغت‌نامه‌ی دهخدا، به معنای عادت کردن و یا خوی کردن به چیزی آمده است. اما سازمان ملل متحد (۱۹۵۰) اعتیاد را این‌گونه تعریف کرده است: اعتیاد، مسمومیت حاد یا مزمنی است که برای شخص یا اجتماع زیان‌بخش می‌باشد و از طریق استعمال داروی طبیعی یا صنعتی ایجاد می‌شود. اعتیاد به مواد مخدر دارای سه ویژگی ذیل است:

- احساس نیاز شدید به استعمال دارو و تهیه‌ی آن از هر طریق ممکن.
- وجود علاقه‌ی شدید به افزایش مداوم میزان مصرف دارو.

- وجود وابستگی روانی و جسمانی به آثار دارو، به طوری که در اثر عدم دسترسی به آن، علائم وابستگی روانی و جسمانی در فرد معتاد هویدا شود. (۳)

معتاد

معتاد فردی است که از راه‌های گوناگون نظیر خوردن، کشیدن، تزریق و استنشاق، یک یا چند ماده‌ی مخدر را با هم و به صورت مداوم مصرف می‌کند و در صورت قطع آن، با دشواری جسمانی، رفتاری یا هر دو مواجه می‌شود. (۴)

مواد مخدر

مواد مخدر شامل ترکیباتی است که موجب تغییر در کارکرد مغز به صورت ایجاد حالات هیجانی، رفتارهای ناهنجار، عصبانیت یا اختلال در قضاوت و شعور فرد می‌شود. (۵)

علل گرایش جوانان به اعتیاد

اعتیاد در افغانستان به‌عنوان یکی از مسایل پیچیده‌ی اجتماعی است که به‌طور روز افزونی در حال تعامل با سایر آسیب‌های اجتماعی و تبدیل شدن به یک تهدید شالوده‌شکن شده است. این تهدید به‌عنوان جدی‌ترین و فوری‌ترین تهدید ملی است، زیرا جامعه‌ی ما با داشتن ساختار جمعیتی جوان، به نحو نگران‌کننده‌ی مورد تهاجم گسترده‌ی مواد مخدر قرار گرفته و جوانان شان هر روز در کام این هیولای خانمان‌سوز غرق می‌شوند. نمونه‌ی بارز شان را می‌توان در شهرک معتادان، زیر پل سوخته دید. حدود هفت هزار سال می‌شود که بشر با اعتیاد دست و

حدود چهارصد سال می‌شود که قاچاق مواد مخدر به‌عنوان یکی از پرسودترین تجارت در جهان مطرح است، اما این پدیده یکی از منفورترین، خطرناک‌ترین و زیان‌بارترین پدیده‌هاست؛ چون سوءمصرف مواد مخدر به‌عنوان یکی از عادات اجتماعی نامعقول در تمام جوامع بشری رواج یافته است. سوءمصرف این مواد نشه‌آور نه تنها فرد را دچار آسیب‌های روانی، جسمی، اجتماعی و اقتصادی می‌کند، بلکه جامعه را نیز شکار آسیب‌های بزرگ اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌کند. اعتیاد نه تنها تهدید ملی است بلکه تهدید بین‌المللی نیز هست.

می‌یابیم که دولت و برنامه‌ریزان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای کاهش و از بین بردن مواد مخدر مسوولیت دارند. از جمله دولت می‌تواند در تطبیق قانون منع استفاده، فروش و قاچاق مواد مخدر اقدامات عملی انجام دهد. با تطبیق قانون در جامعه می‌شود از سوءاستفاده، فروش و قاچاق مواد مخدر جلوگیری کرد و میزان انحرافات اجتماعی، آسیب‌های اجتماعی و جرم را کاهش داد. همان طوری که سطح کلان اجتماعی در کاهش و از بین بردن این پدیده می‌تواند نقش موثر ایفا نماید، در گرایش جوانان به مواد مخدر نیز نقش داشته باشد، زیرا وقتی دولت اقدامات جدی و عملی را روی دست نگیرد و نخواهد یا نتواند از کشت، تولید، قاچاق و سوءمصرف مواد مخدر جلوگیری کند، قاچاق‌بران به راحتی می‌توانند آن را در بازار به فروش برسانند و برای جلب مشتری بیشتر، جوانان زیادی را شکار اعتیاد کنند. در سطح خرد می‌توان به عوامل فردی- روان‌شناختی توجه کرد. فرد نقش موثری در از بین بردن، کاهش و یا جلوگیری از سوءمصرف این مواد دارد. چنانچه نظر به تحقیقات روان‌شناسان، عوامل متعدد فردی، چون شکست روحی و عاطفی، انواع اختلال‌های شخصیتی و بیماری‌های روانی، ناتوانی جسمی و ذهنی، غرور کاذب، لذت‌گرایی، افسردگی، ...